۲

نشست تخصصی

کالبدشکافی یک واقعه

۱۷ شهریور ۱۳۵۷

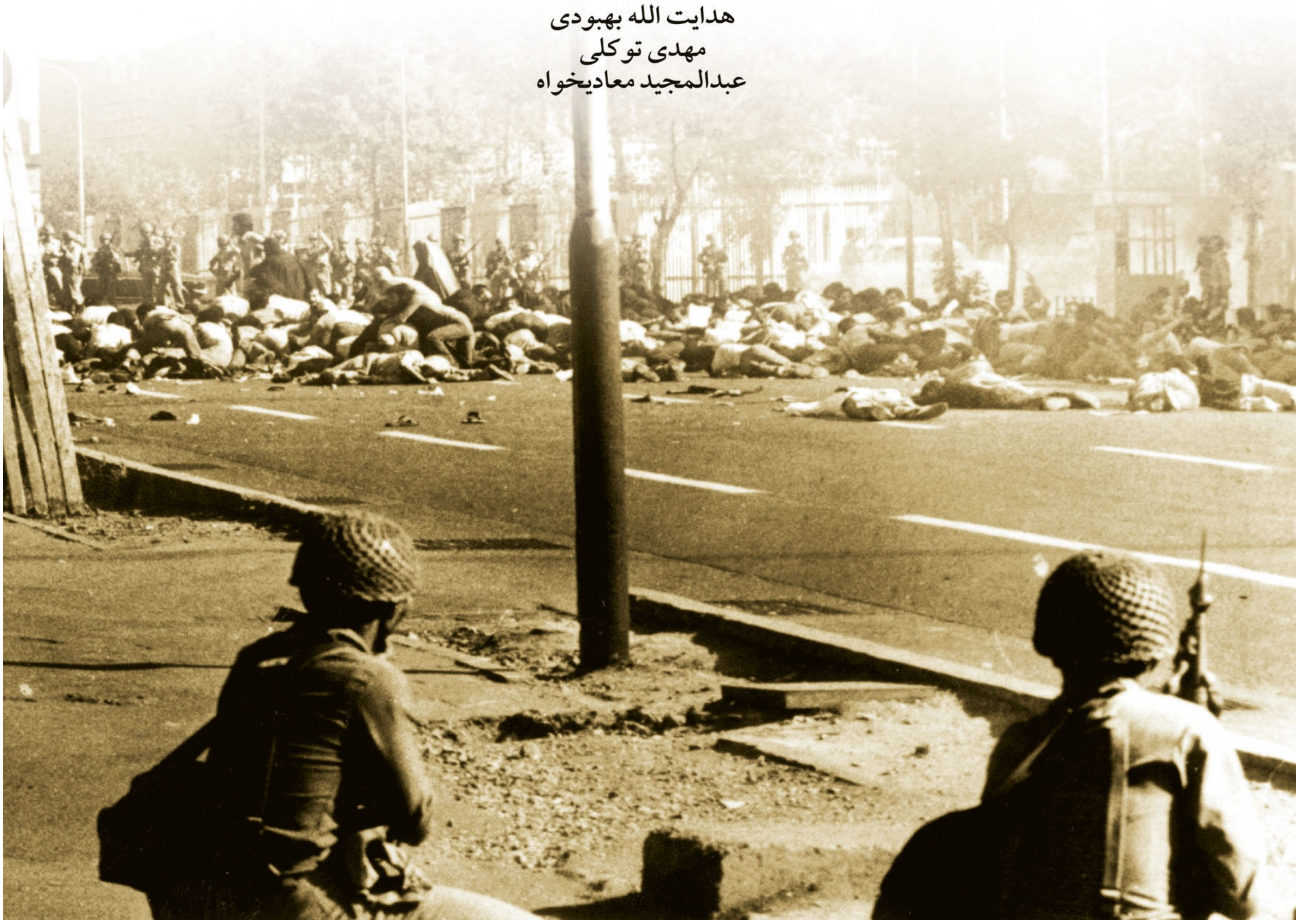
با حضور

رخشنده اولادی

هدایت الله بهبودی

مهدی توکلی

عبدالمجید معادیخواه



بسم الله الرحمن الرحیم

نشست تخصصی ۱۷ شهریور۱۳۵۷ کالبدشکافی یک واقعه

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نشست تخصصی ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ کالبدشکافی یک واقعه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : نشست تخصصی ۱۷ شهریور۱۳۵۷ کالبدشکافی یک واقعه:مجموعه سخنرانی ها و مقالات/سخنرانان رخشنده اولادی...[ودیگران]

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴

مشخصات ظاهری : [۱۳۶]ص

شابک : :۹۶۴۵۶۴۵۵۶۵

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۸۶۵۸۹

ص:۱

اشاره

نشست تخصصی

۱۷ شهریور ۱۳۵۷

کالبدشکافی یک واقعه

مجموعه سخنرانی ها

و

مقالات

سخنرانان :

رخشنده اولادی

هدایت الله بهبودی

مهدی توکلی

حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بهار ۱۳۸۴

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ؛ کالبدشکافی یک واقعه

چاپ اول : بهار ۱۳۸۴

شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

شابک : ۵ ۵۶ ۵۶۴۵ ۹۶۴

ISBN:۹۶۴-۵۶۴۵-۵۶-۵

قیمت : ۱۰۰۰ تومان

تهران : صندوق پستی ۷۵۸۸ ۱۱۳۶۵

E-mail:info @ ir-psri . com

ص:۴

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

اشاره

هفده شهریور ۱۳۵۷ واقعه ای رخداد که پس از گذشت نزدیک به سی سال، هنوز نکات جدیدی درباره آن مطرح می شود. این واقعه در مهجوریت مضاعف به سر می برد. از یک سو سازمانهای فرهنگی، شاهدان واقعه و دیگر نهادهای تاریخی مرتبط نتوانسته اند ابعاد آن را به تصویر کشیده و در ذهن نسل نوپای انقلاب اسلامی سره را از ناسره باز شناسانند. از سوی دیگر مورخانی چند در پی تطهیر حکومت پهلوی و یا دلایل دیگر برآنند تا ثابت کنند، اساساً کشتاری در این روز اتفاق نیفتاده است. کار بدانجا رسیده که فردی مدعی شده تصویر کف دست خونینی که بر روی تابلوی «میدان ژاله» نقش بسته و نماد واقعه ۱۷ شهریور به حساب می آید جعلی است و دست آغشته به رنگ است و نه خون!

بر این اساس مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که در پی ارایه مستند تاریخ معاصر ایران، به ویژه تاریخ انقلاب اسلامی به نسل کنونی است، بر آن شد تا در یک نشست تخصصی نگاهی دوباره به این واقعه داشته باشد.

در این نشست که با مشارکت فرهنگسرای انقلاب در موزه امام علی(ع) تهران برگزار شد، بر اساس اسناد و مدارک و سخنان شاهدان عینی و مجروحان حادثه مشخص گردید که این واقعه چگونه برنامه ریزی شده؛ حوادث روز هفده شهریور در میدان شهدا (ژاله) چه بود؛ چه کسانی دستور تیراندازی به مردم بی دفاع را صادر کردند و سرانجام کار چه شد.

این نشست تخصصی «۱۷ شهریور ۱۳۵۷؛ کالبد شکافی یک واقعه» نام گرفت. سخنرانان این برنامه چهار نفر بودند که نام آنان و عنوان های مطالبشان به ترتیب ارایه سخنرانی عبارتند از:

۱. حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه/ تحلیلی از واقعه ۱۷ شهریور

۲. رخشنده اولادی/ خاطراتی از واقعه

۳. هدایت الله بهبودی/ هفده شهریور در اسناد

۴. مهدی توکلی/ خاطراتی از واقعه

شرکت کنندگان در مراسم پس از سخنرانی خود به سؤالات حاضرین پاسخ دادند.

کتابی که پیش روی شماست در دو بخش تنظیم گردیده است. بخش اول متن سخنرانی ها و پرسش ها و پاسخ ها است. هر چند تنها به ویرایش جزئی متن پیاده شده نوارها اکتفا گردیده اما برای دقت بیشتر، پس از ویرایش، متن مربوطه به رویت صاحب سخن رسیده است.

بخش دوم کتاب شامل سه مقاله است؛ «۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و پیامدهای آن در اسناد»، به همراه مقدمه کوتاهی، اسناد به جای مانده از نهاد امنیتی پهلوی دوم - ساواک - را در خود جای داده است. در این مقاله علل، انگیزه ها، عوامل، آمار و اصل حادثه مشهود است. همچنین در این بخش موضع گیری حضرت امام خمینی(ره) درباره این واقعه پیامهای ایشان آمده است.

مقاله دوم «ایران در آستانه انفجار»؛ از مجله نیوزیک انتخاب و ترجمه شده که در روزهای پس از واقعه نوشته شده است. هر چند نویسنده با نگاه غربگرایانه به ماجرای ایران دوره انقلاب اسلامی می نگرد، اما مطالب بسیاری در آن یافت می شود.

مقاله سوم که «سرزمین پاره پاره شاه» نام گرفته از مجله تایم انتخاب شده است.

بخشی از این مقاله که مربوط به واقعه ۱۷ شهریور و ترسیم اوضاع و تحول آن دوره ایران است، ترجمه شده است.این مقاله خلاصه شده و موضوعات غیر مرتبط با واقعه ۱۷ شهریور حذف گردیده است.

ضمن سپاس از همه دست اندرکاران برگزاری این نشست، به ویژه ریاست محترم فرهنگسرای انقلاب و همچنین تمام عزیزانی که در تدوین این کتاب ما را یاری کردند، امیدواریم توانسته باشیم گوشه هایی از فداکاری مردم ایران را در مسیر پیروزی انقلاب اسلامی نشان دهیم.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دبیرخانه دائمی همایشها و نشستهای تخصصی

بخش اول: نشست تخصصی

اشاره

ص:۹

به نام خداوند مهرگستر مهربان. سخنرانی بنده، بیشتر تحلیلی از هفده شهریور است. نگاهم بیشتر به هویت این رخداد معطوف هست. مقدمتاً باید این نکته را یادآور شوم که این نگاه در حقیقت مترتب بر یک باور است. این که هر رخدادی دارای هویتی است. یعنی اگر ما یک رخداد تاریخی را به رسمیت بشناسیم، حتماً باید دارای هویت باشد. در جریان انقلاب اسلامی ایران رخدادهایی داریم که چون دارای هویت مستقلی اند، تحلیلگران و پژوهشگران را متوجه خود می کنند، ناگزیر باید بپذیریم که این رخداد دارای هویت است. این که بتوانیم یا نتوانیم آن هویت را تعریف کنیم بحث دیگری است. اگر رخدادی، جایی در تاریخ دارد، حتماً دارای هویت مستقلی است. این توهم که در کشورهایی مثل ایران نمی تواند بدون اراده زورمندان اتفاقی بیافتد، دیدگاهی است که در گذشته خیلی پرطرفدارتر بود. الآن مقداری از شدت و حدتش کاسته شده است، اما همچنان بخشی از مردم را تحت تأثیر قرار می دهد. در گذشته بیشتر انگلیس و روس مطرح بودند، امّا بعدها آرام آرام امریکا هم به صحنه آمد. طبیعی است در بحثهای نظری تاریخ، باید تکلیف این مسئله روشن شود. پس در یک جایی باید تکلیف این مسئله روشن شود که آیا واقعاً اینطوری است یا خیر؟ یعنی نقش قدرتهای جهانی به گونه ای است که خدای عالم اَند و ما تَشاءون اِلا أن یَشاءَ مثلًا امریکا و انگلیس؟ یا اینکه نه، ممکن است اینها هم با همه قدرتی که دارند حوادثی از مشیّتشان خارج می شود و ما تَشاءون اِلا أن یشاءُ الله؟ امروز این بحث اصلی ام

ص:۱۱

نیست. بنـده طرفدار آن نگاهی هسـتم که زورمداران جهانی را مؤثر می داند، اما می داند که آنها خدای تاریخ نیسـتند. نه تنها در کشورهـایی مثـل ایران و به تعبیری در جهان سوم و یا در حال توسـعه، می توانـد بـدون اذن و اجازه دولتهای بزرگ اتفاقی بیافتد، بلکه در دل همان کشورها هم اتفاقهایی می افتد که خارج از اراده شان است. افسانه شـکست ناپذیری آنها امروز دیگر جز برای کسانی که از آنچه بر دنیا می گذرد بی اطلاعند، یا کسانی که به دلایلی نمی خواهند بپذیرند این قدرتها خدای عالم نیسـتند، ارزش و اعتبـاری نـدارد. عرض بنـده ایـن اسـت کـه هـویت ۱۷ شـهریور، زدودنِ شـبهه وابسـتگی انقلاـب اسـلامی به امریکاست : اگر هفده شهریور نبود، عده ای می توانستند نشانه های زیادی را کنار هم قرار دهند و با این نشانه ها این شبهه را در ذهنها ایجاد کنند که این امریکا بود که تصـمیم گرفت در ایران فضای باز سیاسـی ایجاد کند و این فضا به انقلاب اسـلامی ایران منجر شد. بله امریکا در سیاستش فضای باز سیاسی را قرار داد، اما محاسبه هایش نشان نمی داد که این فضای باز سیاسی بحرانهایی ایجاد خواهد کرد و به تغییر رژیم خواهد انجامید. امریکا به هیچ وجه خواهان براندازی رژیم شاه نبود که، به شدت طرفـدار حفـظ آن بود. منـافع ملی امریکـا در گرو بقـای رژیم شـاه بود. تکلیف این بحث هم بایـد در یک جای دیگری معلوم شود. فعلاً به عنوان پیش فرضهای ضروری بحث مطرح می کنم. اصل اول اینکه چنین نیست که حوادث سیاسی جهان همه در قلمرو مشـیت ابرقـدرتهایی باشـد که در رأس تحولات عالم و ساختار قدرت در جهان قرار گرفته اند. دوم اینکه امریکا به هیچ وجه به براندازی رژیم شاه فکر نمی کرد. این دو اصل باید در جای خود به بحث گذاشـته شود. به هرحال امریکا شعار حقوق بشـر و آزادی را مطرح کرده بود و این شـعار به رژیم شـاه فشـار آورد. امریکاییهـا می گفتنـد ما نمی توانیم بپـذیریم که حافظ منـافع مـا در خاورمیـانه، رژیمی است که به شـکنجه معروف است. این بـا منافع ما تطبیق نمی کنـد. بنابراین بایـد در این روش تجدیدنظر کرد. اما تصور کسانی که این حرفها را می زدند این بود که با این شعارها خودشان از گردابی نجات خواهند یافت. گردابی کـه آن روز مطرح می شـد کمـونیست بـود. یعنی خطر سـقوط کشوری مثـل ایران در دامـن کمـونیست. در حقیقت شوروی آن روز خطر اصـلی برای غرب بود، کشوری که مرزهـای طولاـنی با ایران داشت. برای پیشـگیری از سـقوط ایران در دامن کمونیسم جهانی، باید ایران با ظاهر بهتری در صحنه حاضر می شد.

تصادفاً هم جریانات به صورت خوبی پیش می رفت. یعنی اگر حوادث سال ۵۶، ۵۷ را از روزی که شروع شد پیگیری کنیم، می بینیم چیز بدی هم نبود. بخصوص فاجعه ای در درون یک سازمان مسلح که عنوان اسلام را هم یدک می کشید، اتفاق افتاده بود و عواطف مذهبی مبارزین را به شدت جریحه دار کرده بود. تفرقه و پراکندگی در صفوف مبارزین به اوج رسیده بود. وقتی در صفوف کسانی که در تقابل با رژیم هستند، تفرقه ای باشد، طبیعی است که در آن شرایط می توان مقداری به آزادی تظاهر کرد. آنچه که اتفاق افتاد و اگر فرصت بود آن را فهرست می کردم، هیچ کدامش چیزی نبود که در رژیم پهلوی هضم نشود. در این میان ناگهان اتفاقی افتاد: رحلت فرزند امام در نجف. با این اتفاق یک مرتبه حوادث از سیر طبیعی خارج شد. اینها چیزهایی است که هم از نزدیک دیده ایم و هم در ایجاد بعضی قسمتها حضور داشتیم. رحلت فرزند امام در یکی از ویژه نامه های بنیاد تاریخ با نام راز توفان انعکاس یافت. در این ویژه نامه سندهایی آمده، که نشان می دهد اثر این قضیه بر وضعیت جامعه آن روز، بیش از آن حدی بود که محاسبه می شد. ناگهان حرارت دیگ مبارزه که مثلاً باید حداکثر ده، پانزده و یا بیست درجه می بود، از خط قرمز بالاتر رفت و شرایط خاصی به وجود آورد؛ به خصوص چهلم آن مراسم، دیگر برای رژیم قابل هضم نبود. عجیب این که امروز هم بعضی از تحلیلگرهایی که درباره انقلاب بحث می کنند، این قسمتها را یا نمی بینند یا عمداً نادیده می گیرند. به هرحال امریکا بدش نمی آمد که اگر انقلابی به پیروزی رسید به اسم خودش تمام کند. اما هفده شهریور با خون شهیدانش، چهره انقلاب را از این اتهام بری کرد. همه تحلیلگرها می دانند که اگر چراغ سبز امریکا به رژیم نبود، چنین کشتاری امکان نداشت. در این شرایط، یک روز در میان سفیر امریکا و انگلیس در دربار بودند و این موضوع آنقدر آشکار است که احتیاجی به سند ندارد. البته سندهای فراوانی هم گویای این واقعیت است : شاه در حال سرگردانی و سرگیجه دایماً از سفیر امریکا و انگلیس کسب تکلیف می کرد. معلوم است که در چنین شرایطی تا چراغ سبز امریکا نباشد کشتار دسته جمعی و قتل عام امکان نخواهد داشت. همان واقعه ای که در پانزده خرداد ۱۳۴۲ اتفاق افتاد و با آن صداها خفه شد و رژیم بقایش را با قتل عام مردم تضمین کرد.

همین اتفاق در هفده شهریور، آن هم بعد از شعار آزادی سیاسی، افتاد. این واقعه برای امریکا خیلی بد بود، اما چون سقوط رژیم شاه را نمی توانست

تحمل کنـد و منافعش نیز به خطر می افتاد، در میان بـد و بـدتر، بد را انتخاب کرد. به رژیم چراغ سبز نشان داد. این قتل عام به وسـیله قصاب معروف رژیم، اویسـی، انجام شد. امّا بر خلاف انتظار شاه و امریکا، نه تنها تأثیری در عقب نشـینی مردم نداشت، بلکه میزان خشم و نفرت مردم را نیز افزایش داد و بحران را مهارنشـدنی تر کرد. از نظر بنـده، این، هویت هفده شـهریور است. یعنی اگر بخواهیم ببینیم خون شـهدای هفده شهریور چه نقش ویژه ای در انقلاب اسلامی داشته، پاسخ این است که در جریان مبـارزه بین مردم و رژیم همه صـحنه هـای خونین به رژیم ضـربه زد. همه این صـحنه هـا مبـارزه را تقویت کرد. این مشترکاتی است که همه اینها دارند. اما آن چیزی که هفده شهریور بخصوص داشت و من در رخداد دیگری سراغ ندارم این است که هر کس این مجموعه مسائل را ببینـد بدون هیچ تردیدی این را می پذیرد که فرمان حکومت نظامی آن هم به صورتی که مردم به صحنه کشـیده شوند و غافلگیر شده و قتل عام شوند، این فرمان بدون هماهنگی با امریکا ممکن نبوده است. اردشیر زاهدی در امریکا تلاش هایی داشت. در امریکا هم گروههای سیاسـی مختلفی با خط مشـی های مختلف، سـلیقه های مختلف و با نسـخه هـای مختلفی که برای حفـظ رژیم می پیچیدنـد وجود داشـتند. کـار اردشـیر زاهـدی ارتباط با گروههای خشن امریکا و جاده صـاف کن رژیم شـاه بود : به اصـطلاح معروف، گروه عقـاب هـا! او به دنبـال جلب نظر امریکـایی هـا برای نشان دادن ضـرب شصت به مردم و قتل عام آنان بود. به نتیجه هم رسـید. بعد از چراغ سبزی که آنها دادند، چنین فاجعه ای در تاریخ ایران اتفاق افتـاد. البته هم برگ زرینی است برای انقلاب اسـلامی و هم طوق لعنتی است به گردن رژیم شـاه و امریکا. قصابی مردم ایران در میدان ژاله آن روز، بدون هماهنگی با امریکا قطعاً شدنی نبود. این دیدگاه بنده در مورد هویت هفده شهریور است. اما چرا هفده شـهریور - با اینکه از نظر سرکوب و خشونت اگر از پانزده خرداد بیشتر نبود کمتر نیز نبود، مؤثر واقع نشد؟ چرا مردم در صحنه ماندند؟ این، پرسش دیگری است که اگر لازم باشد در بخش دیگری پاسخ خواهم داد.

خانم رخشنده اولادی؛ از شاهدان عینی واقعه / خاطراتی از واقعه

بِسم رَب الشهداء و صدیقین . من یکی از شاهدهای عینی هستم که در روز هفده شهریور و در روزهای قبل از هفده شهریور در تظاهرات مردمی شرکت می کردم. من با وجود داشتن پنج بچه سعی می کردم در این تظاهرات حضور داشته باشم، به خاطر اینکه از رژیم ستمشاهی ستم زیادی دیده بودم. برادرم زندگی مخفی داشت. او دانشجو بود ولی دانشگاه را رها کرد. اینها همه را زندان می کردند، شکنجه می کردند. هرچه دلشان می خواست با جوانها می کردند. در سیاه چالها آنها را شهید می کردند. هیچ کس هم خبردار نمی شد، مگر اینکه کسی به خانواده اش خبر می داد. به هرحال، بعد از روز شانزده شهریور، عصر ، که ما از قیطریه می آمدیم، شعار این بود: فردا هفده شهریور هشت صبح میدان ژاله. ما هم در هفده شهریور به اتفاق خانواده، یعنی همسرم، خواهرم و برادرم، به سمت میدان ژاله رفتیم. اطراف میدان، گارد شاه بود. سربازهایشان بودند. همه شان مسلح. همه شان به حالت آماده باش. کاملاً آماده باش. نه تنها مسلح بودند، آماده باش هم بودند. تظاهرکننده ها چهار طرف خیابان را گرفته بودند. هرچه از ساعت هشت می گذشت، جمعیت زیادتر هم می شد. آن وقت هیچ کس فکر نمی کرد که نیروهای مسلحی که به صورت آماده باش نشسته اند، ممکن است گلوله شلیک کنند. هیچ کس فکر نمی کرد. یک عده از برادرها مقداری روزنامه پخش کرده بودند. گفتند این روزنامه ها را بگیرید، اگر گاز اشک آور پخش شد، این ها را آتش بزنید که خفه نشوید. ساعت هشت و نیم هلیکوپترهایی در بالا گشت می زدند. سه چهار گلوله از آن

بالا شلیک شد، انگار یعنی این که شروع کنید. انگار از روز قبل برنامه ریزی شده بود. چند گلوله از بالا خالی کردند و از پایین شروع کردند به رگبار بستن بر روی مردم، از چهار سوی میدان به سمت مردم شلیک کردند. تعداد زیادی از مردم همان لحظه های اول هراسان شدند. تعدادی هم جری تر شدند.

یک عده مجروح شده بودند. بقیه که سالم بودند، روی زمین خوابیدند و از ترسشان بلند نمی شدند. منتظر بودند تا موقعیتی پیش بیاید و از صحنه بیرون بروند. من یک بچه دوساله همراهم بود. او را نمی توانستم روی زمین بگذارم . دنبال این بودم که کنار یک در یا کنار جوی آبی پناه بگیرم. نگاه کردم دیدم سمت راست من تعداد زیادی مجروح شده اند. عده ای از مردم آمدند تا مجروحها را از صحنه خارج کنند، من هم به دنبال آنها رفتم. دوباره شروع کردند به رگبار بستن. از جلوی سربازها که رد می شدم، گفتم اینها برادرهای شما هستند، چرا شما اینها را به رگبار می بندید. فرمانده شان آمد جلو و با مشت و لگد به جان من افتاد. شروع کرد به بدوبیراه گفتن. دایماً می گفت کجایند حامیان شما که به داد شما برسند. کجایند آنهایی که شما برای آنها شعار می دهید. چرا الآن نمی آیند، به داد شما برسند؟ همین طور می گفت و سربازها هم دوباره شروع کردند به رگبار بستن. دیگر من از آن صحنه بیرون آمدم. هر سمتی نگاه می کردم، مجروح ریخته بود. یک عده مجروحین را می کشیدند و می بردند. یک عده مانده بودند. پنج، شش مجروح را کشیدند و بردند در خانه ای و تا چهار بعد از ظهر آنجا نگه داشتند، تا موقعیت کمی مناسب شود و بعد از آنجا خارج کنند و ببرند به بیمارستان. موقعیت طوری نبود که بتوانند مجروحها را به بیمارستان ببرند. گاردیها نمی گذاشتند؛ مجروحان را می گرفتند و با خود می بردند. به نظر من هفده شهریور نقطه عطفی در انقلاب اسلامی بود. شاه فکر می کرد که پانزده خرداد همه چیز تمام شد، ولی نمی دانست. او مردم را نمی شناخت. اینها فکر می کردند با چهار تا گلوله و یا هزار شهید می توانند مردم را از صحنه خارج کنند. من پنج بچه داشتم. بچه ها را بیشتر با خودم می بردم. خیلی ها هم همین طور بودند. هفده شهریور شروع کار بود. ولی شاه فکر می کرد پایان کار است. این یک اشتباه محض بود.

هدایت الله بهبودی؛ رییس دفتر ادبیات انقلاب اسلامی / هفده شهریور در اسناد

بسم الله الرحمن الرحیم. آنچه که از من می شنوید تا حدی به زمینه های تاریخی واقعه هفده شهریور مربوط است. این مطالب شاید بتواند برخی از علل حادث شدن این رویداد خونین را روشن کند. البته شاید یکی دو ضلع بیشتر از منشور حادثه در این فرصت ترسیم نشود. دو مقدمه کوتاه.

از منبع موثقی شنیدم که مجموعه آمار شهدای انقلاب اسلامی از قیام ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی حدود پنج هزار نفر برآورد شده است. اسناد و مدارک هم تقریباً این تعداد را تأیید می کنند. البته رقم کمتر از این است. اما با تسامح می گوییم پنج هزار نفر. این نشان می دهد که پیروزی انقلاب اسلامی با تمام ابعاد وسیعی که دارد، در مقایسه با انقلابهای دیگر هزینه های جانی بسیار کمی در پی داشته. توجه می دهم که هزینه های جانی ، نه هزینه های دیگر. زندانها، تبعیدها، شکنجه ها، محرومیتها و ستم دیدگیها مسائل دیگری است. از طرف دیگر برای نگهداری این انقلاب، بیش از دویست و بیست هزار شهید دادیم. این موضوع همیشه من را به فکر وا می دارد. در واقع اضلاع جدیدی از این حادثه و انقلاب را در ذهن آدم ترسیم می کند.

مقدمه دوم اینکه حکومت نظامی در قانون مشروطه، در ۱۲۹۰ شمسی تصویب شد. اما برای اولین بار در ایران، یک روز بعد از به توپ بسته شدن مجلس، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. دو بار قبل از کودتای سیاه ۱۲۹۹، شاهد حکومت نظامی بودیم. هنگام کودتا هم، در تعدادی از شهرها حکومت نظامی اعلام شد. هنگام اشغال ایران، باز با حکومت نظامی مواجه

بودیم. مقطع مهم دیگر، بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که با حکومت نظامی مواجه هستیم. بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ باز حکومت نظامی داشتیم. اما از آن زمان تا ۱۳۵۷شمسی، ظاهراً دیگر حکومت نظامی در کشور برقرار نشد. با اینکه این نوع برخورد، در ۱۳۵۷ اول بار در اصفهان رخ داد، اما بین برقراری حکومت نظامی در اصفهان با تهران شباهتها و تفاوتهایی است. آن روز هم در اصفهان جمعه بود، هفده شهریور هم در تهران روز جمعه بود. در شورای تأمین استان اصفهان رئیس شهربانی گفت شهر کاملاً از دست من خارج است؛ من دیگر نمی توانم کاری بکنم. در تهران هم همین وضعیت در شانزدهم شهریور بود. رضا ناجی که فرمانده حکومت نظامی اصفهان بود، از رادیو رسماً اعلام حکومت نظامی کرد. کمتر از یک ساعت بعد هم آمد و از تلویزیون اعلامیه خواند. همان روز اعلامیه حکومت نظامی اصفهان قرائت شد و مردم کاملاً در جریان قرار گرفتند. اما هفده شهریور تهران متفاوت بود.

فضای حوادث انقلاب اسلامی به نحوی است که نمی توانیم یک تکیه گاه کامل، یک ویژگی تمام قد برای هفده شهریور در نظر بگیریم و ببینیم چرا واقعه هفده شهریور رخ داد. اما می توانیم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ را نقطه ای برای سلسله حوادث بعد از آن در نظر بگیریم و ببینیم چرا این حادثه خونین در میدان ژاله به وقوع پیوست. به خاطر ماهیت نهضت مردم که کاملاً جنبه مذهبی داشت، استعداد فراوانی برای بهره برداری از ظرف زمانهایی که به نحوی مذهبی بودند، پیدا می شد. از نمونه اینها هم ماه مبارک رمضان بود. اسناد نشان می دهد که سخنرانی ها در این ماه اوج گرفت. شدت دستگیریها بسیار بالا رفت، به طوری که قبلاً سابقه آن را نداشتیم. تعدادی از تبعیدیها را جا به جا کردند. ممکن بود اینها از همین بلندگوهای ماه رمضان مردم را تحریک کنند. مجموعه سخنرانیها و حرفهایی که توسط روحانیت در ماه رمضان ایراد می شد، رژیم را دچار نگرانی کرد. پانزده مرداد مصادف با اول ماه رمضان بود. در این ماه اتفاق بزرگ دیگری داریم که تغییر عمده ای در حکومت به وجود آورد و آن آتش سوزی سینما رکس آبادان بود. سیصد و هفتاد و هفت نفر در این حادثه سوختند. البته ده نفر موفق به فرار شدند. چهار نفر هم زخمی شدند. در نخستین ساعت بعد از این حادثه، تعدادی جلوی شهربانی آبادان جمع شدند (با عرض معذرت) شعار مرگ بر امام دادند. این یکی از نشانه هایی است که معلوم می کند برنامه ریزی پشت این ماجرا برای بدنام کردن نهضت اسلامی

بود. اما نخستین واکنشها از فردای آن روز انگشت اتهام را به سوی رئیس شهربانی آبادان، افسر بدنامی که سرتیپ رزمی نام داشت و در ۱۹ دی ۱۳۵۶ هم در قم آن کشتار را انجام داده بود، برد. وی به حدی دچار اضطراب شده بود که فوراً شورای تأمین استان را تشکیل می دهد و از مسئولین استان می خواهد که حکومت نظامی در آبادان برقرار کنند. مسئول ساواک آبادان می فهمید که این به خاطر ترسی است که برای رئیس شهربانی حادث شده و مایل است به خاطر حفظ جانش در آبادان حکومت نظامی اعلام شود. با شاه مشورت می کند و در نهایت نمی پذیرند. این حادثه تأثیر فراوانی بر سخنرانیهای بعدی ماه مبارک داشت، به نحوی که دولت را وادار کرد عکس العمل سریعی از خود نشان دهد. همیشه در بحرانهاست که حکومتها دچار تغییر و تحول شدید می شوند. مجله خواندنیها روز اول شهریور که منتشر شد، نوشت دولت آموزگار استعفا می دهد. حدود سه چهار روز طول می کشد تا این مجله چاپ شود. بنابراین خبر، شاید فردای حادثه سینما رکس درز کرده بود. ۲۸ مرداد سینما رکس آتش گرفت، دو روز بعد خواندنیها اعلام کرد دولت آموزگار در حال تغییر است. اول یا دوم شهریور بعضی از منابع خارجی اعلام کردند که جایگزین او جعفر شریف امامی است. فردای آن روز مصادف با ضربت خوردن حضرت علی(ع) و شهادت امام اول بود؛ خبر تغییر دولت را اعلام نکردند. فردای شهادت حضرت امیر(ع)، یعنی روز پنجم شهریور، تغییر دولت اعلام شد و جعفر شریف امامی کابینه اش را به شاه معرفی کرد. جمشید آموزگار هم که ماهیتی دوگانه داشت، هم ایرانی محسوب می شود و هم امریکایی، بار و بندیلش را بست و به آن کشور رفت. شعار جعفر شریف امامی مشهور است. همه تان می دانید که دولت خودش را دولت آشتی ملی نام نهاد. اقداماتی هم کرد که اگر پشتوانه های مبارزاتی امام نبود، چه بسا برای آرامش جامعه کافی بود. چنانچه اسناد نشان می دهد، در گروههایی از مردم و روحانیون اقدامات شریف امامی مؤثر واقع شد، یعنی آنها را تحت تأثیر قرار داد. شریف امامی قمارخانه های کوچک و بزرگ را بست. تاریخ شاهنشاهی را دوباره به تاریخ هجری تبدیل کرد. دستور پیگرد و دستگیری کسانی را که مشهور به فساد بودند، داد. بعضیها را دستگیر کرد. یک نوع آزادی در مطبوعات ایجاد شد که قبل از آن سابقه نداشت. مطبوعات اجازه پیدا کردند

حوادثی را که در کشور رخ می دهد منعکس کنند.

یکی از موارد، چاپ عکس امام خمینی در هفتم شهریورماه، در صفحه اول روزنامه اطلاعات بود. البته خبری که چاپ کرده بودند چندان معتبر نبود، اما خود این کار در روزنامه خیلی عجیب به نظر می رسید. اما امام و روحانیونی که پیرو ایشان بودند، از این اقدامات قانع نشدند. این را عوام فریبی نامیدند و شریف امامی را به گربه ای تشبیه کردند که آن روز زاهد شده است. آن طور که از اسناد بر می آید، زمزمه های راهپیمایی عید فطر و برگزاری نماز، در نهم شهریور توسط دکتر مفتح و بعد از سخنرانی دکتر باهنر در مسجد قبا به وجود آمد. دکتر مفتح اعلام کرد روز سیزدهم شهریور در تپه های قیطریه نماز عیدفطر برگزار خواهیم کرد. سال قبل هم این نماز در تپه های قیطریه برگزار شده بود. اینهایی که من می گویم از اسناد است، یعنی ساواک دارد تمام حوادث را ضبط می کند. طبیعتاً در مقابل، عکس العمل هم نشان می دهد. روز یازدهم، دو روز بعد، باز آقای مفتح علناً از مردم خواست که در تپه های قیطریه حاضر شده و نماز عید فطر را بخوانند. دستگاه امنیتی که دید موضوع جدی است و احتمال راهپیمایی بعد از نماز وجود دارد، برای اینکه تا حدی بتواند جلوی گردهمایی و احیاناً راهپیمایی را بگیرد اقدام به شایعه پراکنی کرد. دستوری که پرویز ثابتی برای پراکندن این شایعه می دهد این است : «دولت به مأمورین دستور داده چنانچه در روز عید فطر دسته جاتی به تظاهرات پرداختند، آنها را به گلوله ببندد.» از این طریق می خواست در دل مردم وحشت بیاندازد. این که شایعه در جامعه رواج پیدا کرد یا نه، من اطلاعی ندارم. یک روز بعد، دوازدهم شهریور، باز دکتر مفتح در مسجد قبا اعلام کرد غیر از نماز عید فطر، روز پنجشنبه شانزده شهریور هم تعطیل عمومی داریم. در تهران و برخی از شهرها تعدادی از مردم در درگیری با حکومت شهید شده بودند. برای احترام به این شهدا اعلام کردند که روز پنجشنبه شانزدهم شهریور در تهران تعطیل عمومی خواهیم داشت. این پیشنهاد به سرعت در شهرهای دیگر هم مطرح شد. این خبر را روحانیون اعلام کردند، اما مراجع قم عکس العملی در برابر آن نشان ندادند. به تماسهایی که با آنها گرفته می شد و می خواستند از آنها بپرسند آیا پنجشنبه را تعطیل کنیم یا خیر، پاسخی نمی دادند. آنچه که در عید فطر اتفاق افتاد، از این جهت مهم بود که تا آن تاریخ، نظام شاهنشاهی مستقیم این قدر مردم را در خیابان علیه خود لمس نکرده بود. در همان روز، منابع خارجی،

روزنامه ها و خبرگزاری ها اعلام کردند که این بزرگترین حرکت علیه حکومت شاه تا امروز محسوب می شود. این حرفها را که من می زنم، شاید هم برای من و هم تصورش برای شما، بعد از گذشت بیست و پنج، شش سال خیلی ساده باشد. اما واقعیت این است که اگر آدم بتواند خود را از این دوره بِکَنَد و به آن زمان نزدیک کند، وجود این همه جمعیت در خیابانها، انزجار از حکومت، شعار دادن مستقیم علیه شاه، گلباران کردن مأموران شهربانی یا نظامیانی که گوشه و کنار ایستاده اند، انداختن حلقه های گل به گردن مأموران شاهنشاهی، روی سرشان نُقل پاشیدن و تشویق آنها به اینکه به مردم بپیوندند، نکاتی نیست که حکومت بتواند به راحتی از کنار آنها بگذرد و یا اهمیتی به آنها ندهد. شاید خود مردم هم در آن موقع با تعجب به این موضوع نگاه می کردند. حداقل رقمی که گفته شده نزدیک به حدود ششصد هزار نفر در جاده قدیم، دکتر شریعتی فعلی، در سیزده شهریور راهپیمایی کردند. طبق اسناد، روحانیتی که آقای معادیخواه از آن صحبت کرد هنوز تشکل رسمی پیدا نکرده بود، اما دور هم جمع می شدند و مشورت می کردند. تا حدی هم در حرکتها و سازماندهی حرکتها مشارکت داشتند. روز چهارشنبه پانزده شهریور، روحانیون تهران دور هم جمع می شوند تا درباره پیشنهادی که آقای مفتح برای تعطیلی و راهپیمایی کرده بود، تصمیم جدی بگیرند. شهید محلاتی در خاطراتش در مورد آن جلسه می گوید: «روز چهارشنبه جلسه داشتیم و صبح تا عصر رفقا بحث می کردند. بعضیها می گفتند خونریزی می شود، بعضیها می گفتند باید اعلامیه داد. یادم هست من مسئول ستاد برگزاری راهپیمایی شده بودم. با یکی از رفقا اعلامیه هم نوشتیم. مع ذلک خیلی از رفقا ترسیدند و رفتند. ولی ما رفتیم که این راهپیمایی را اداره کنیم». نمی خواهم بگویم صد در صد همین جور است، ولی به هر حال این نقلی است که گفته شده است. شاید یکی دو جا قرینه هم داشته باشد. شاید آقای معادیخواه شواهد دیگری در تأیید یا ردّ این موضوع داشته باشد. به هر حال این دودلی در روحانیت تهران دیده می شد. اما حکومت متوجه شده بود که راهپیمایی روز شانزدهم شهریور قطعی است. به همین دلیل هم یک روز قبل، پانزدهم شهریور، اعلامیه ای که شدید اللحن هم بود نوشت و از تریبونهای عمومی و نشریات به اطلاع مردم رساند. حکومت رسماً گفت که با هرگونه اجتماع و گردهمایی برخورد خواهم کرد. کسانی که می خواهند راهپیمایی کنند باید از شهربانی اجازه بگیرند. روز شانزدهم، نود و

پنج درصد مغازه های سطح تهران بسته بود. بازار شمیران، بازار بزرگ تهران، بازار شهر ری کاملاً بسته بودند. حرکت مردم از مناطق مختلف، گسترده تر از عید فطر شروع شد. از میدان ونک، از جاده قدیم و از سرآسیاب و پیروزی فعلی، از شهباز یا هفده شهریور فعلی و از مبادی مختلف مردم شروع به حرکت کردند. بدنه جمعیت به سمت خیابان شاه رضای قدیم و انقلاب فعلی بود. در اسناد ساواک آمده که در خیابان آیزنهاور یعنی آزادی فعلی، مرتباً اعلام می شد که جمعیت فردا صبح ۱۷/۶/۵۷ در خیابان شهدا، نامی که تظاهرکنندگان به خیابان ژاله دادند، اجتماع کنند. عین جمله همین است. شاید ده شهریور بود که بعد از جلسه آقای یحیی نوری نزدیک میدان شهدا، وقتی مردم متفرق می شدند، بینِ نظامیها یا نیروهای شهربانی با مردم، درگیری پیش آمد و یک یا دو نفر به شهادت رسیدند. از این روز به بعد، خیابان ژاله به خیابان شهدا معروف شد. سند اینجوری ادامه می دهد : «تعدادی موتورسیکلت سوار نیز با صدای بلند اظهار کرده اند کمیته دستور داده در میدان ژاله جمع شوید.» من هر چی فکر کردم متوجه نشدم که منظور از کمیته چیست. اگر کمیته برگزاری راهپیمایی است که روحانیت تصمیم قاطعی برای راهپیمایی شانزده شهریور نگرفته بود. اگر منظور همان روحانیتی است که نمایندگانِ راهپیمایی بودند، اینها هم که به احتمال زیاد دودل بودند و تصمیم جدی نداشتند. حتی بعد از اینکه دولت در پانزده شهریور آن اعلامیه شدیداللحن را داد، روحانیت تهران، اعلامیه ای نوشتند که شهید محلاتی هم زیرش را امضا کرده است. همه آقایان هستند، دکتر بهشتی، آقای کروبی و ... . مردم را از تظاهرات منع کردند و گفتند که چون روز شانزدهم شهریور احتمال خونریزی است، به خیابانها نیایند. اعلامیه هم موجود است. با این حال مردم که به نظر من عده زیادشان و نه همه، گوششان خیلی به حرف روحانیت نبود، توصیه های روز شانزده شهریور را چندان گوش نکردند و به راهپیمایی ۱۷ شهریور آمدند. اما این احتمال که روحانیون محترم بعد از دیدن این راهپیمایی، آمده و راهپیمایی را هدایت کرده باشند وجود دارد. چون در میدان شهیاد، آزادی فعلی، قطعنامه هم خوانده شد. مفاد قطعنامه هم در اسناد منعکس شده است. جناب آقای معادیخواه فرمودند آقای ناطق نوری این اعلامیه را خواندند. چون شاهدند حرفشان صادق است. ولی شاهد دیگری می گوید که من یک بشکه دویست و بیست لیتری کشیدم جلو و شهید بهشتی رفت بالا و قطعنامه را خواند. مفاد

قطعنامه هم هست. نمی شد این قطعنامه را آدمهای معمولی بنویسند، چون لحنش معلوم است که قلم یک روحانی است و گروهی از روحانیون این قطعنامه را سبک و سنگین کرده اند. می شود گفت این قطعنامه بعد از راهپیمایی خوانده شد، یعنی مردم تا حدی متفرق شده بودند. همان طور که آقای معادیخواه فرمودند، قطعاً روحانیت برای تجمع هفده شهریور تأییدیه ای نداد، چه رسماً و چه لفظاً. این تجمع خودجوش بود. مثل شانزده شهریور. حتی مثل سیزده شهریور. هم دکتر باهنر و هم دکتر مفتح، بعد از نماز و خطبه، رسماً اعلام کردند که مردم، متفرق شوید. ما دیگر برنامه ای نداریم. تمام شد. اما آنجا هم مردم گوش نکردند و راه افتادند. تظاهرات شانزده شهریور یازده ساعت طول کشید، از هشت صبح تا هفت بعد از ظهر. به نظر من این دو راهپیمایی و تظاهرات، تأثیر شگرفی در بدنه حکومت شاه گذاشت و به شدت آن را وحشت زده کرد. این وحشت در کتاب «تصمیم شوم» که صورت جلسه شورای امنیت است، کاملاً مشخص است. این وحشت از لا به لای صحبتهایی که مسئولین می کنند کاملاً روشن است. می خواهم بگویم که حکومت چاره ای جز برقراری حکومت نظامی نداشت. همه چیز داشت از دست می رفت. اگر قرار بود شبیه سیزده شهریور و شانزده شهریور، در هفده شهریور هم تکرار شود، شیرازه امور از هم می پاشید. ما اکنون از موضع انقلابیون می گوییم : عجب کار بدی کرد. ولی انصافاً اگر بخواهیم از موضع حکومت برخورد کنیم، باید به نظامی که همه چیزش دارد از بین می رود، حق بدهیم. او می خواهد جلوی سقوطش را بگیرد. تنها راهی که به نظر می رسید پیش رو داشت، همین اعلام حکومت نظامی بود. طبق نوشته ها و اسنادی که منتشر شده، اول بار ناصر مقدم، جانشین نعمت الله نصیری این پیشنهاد را به شاه می دهد. شاه می گوید که باید در شورای امنیت مطرح شود. بلافاصله شورای امنیت را حدود ساعت شش بعد از ظهر تشکیل می دهند. چون مطرح می شود که باید از تصویب هیئت دولت هم بگذرد، اعضای هیئت دولت را هم با خبر می کنند و اعضاء هیئت دولت در بین جلسه به اینها ملحق می شوند. منوچهر آزمون متن حکومت نظامی را می نویسد. بعد مشورت می کنند. بالا، پائین می کنند. روی شهرهایی که باید در آنها حکومت نظامی برقرار شود، بحث می کنند. جاهایی مثل کازرون و جهرم که در مقایسه با شهرهای دیگر حرکتهای آنچنانی نداشت، اما برای ترس از عشایری که در آن مناطق بودند، آنجاها را هم حکومت نظامی

اعلام می کننـد. در نهایت متن حکومت نظامی را شـریف امامی، شایـد دور و بَرِ ده شب، تلفنی به شاه اطلاع می دهـد. متن را برای شـاه می خوانـد. او هم یکی دو جایش را از پشت تلفن دسـتکاری می کنـد. مثلاً می گویـد اینجایش را بنویسـید عناصـر خارجی. یکی دو تا اضافه می کند و در نهایت تصویب می شود. منتها در صورتجلسه ای که منتشر شده، اصلاً معلوم نمی شود که این متن کِی بایـد خوانـده شود. همه می گویند فردا. فردا بدهید روزنامه ها چاپ کنند. فردا بدهید رادیو تلویزیون این متن را بخواند. ظاهراً اول بار شـش صبح و احتمالاً از رادیو خوانده می شود. برخلاف نظری که سرکار خانم اولادی دارند، مشهور این است که خیلی هـا نمی دانسـتند حکـومت نظـامی اعلام شـده است. چه می دانسـتند و چه نمی دانسـتند، بـاز هم مردم می آمدنـد. یعنی آن شوری که با دو راهپیمایی سـیزده و شانزده شـهریور در غالب مردم ایجاد شـده بود، اطلاع کامل از حکومت نظـامی، بـاز آنـان را در صـحنه حاضـر می کرد. به هر حال حادثه بسـیار غم انگیزی اتفاق افتاد. جناب معادیخواه فرمودنـد که حادثه هفده شهریور ماهیت انقلاب را روشن کرد. من نمی دانم واقعاً اینجور است یا نه. چون شکافی که بین حکومت و مردم افتـاده بود، خیلی عمیق بود. بله، بـا این تعبیر می شود پـذیرفت. البته ممکن بود این فاصـله را بـا یـک پل پر کرد. اما کاری که هفده شهریور کرد، این بود که این فاصله را با خون پر کرد. به نظر می رسید دیگر هیچ پلی نمی شود روی خون زد. عمق این فاصله به حدی شد که سلسله حوادث بعد از آن، چاره ای جز منتهی شدن به سقوط نظام شاهنشاهی نداشت. بسیار متشکرم.

حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه

(بخش دوم سخنرانی)

حق با آقای بهبودی است. اسناد همین جور نشان می دهد که ایشان بررسی کردند. با این همه، بعضی سندها غلط اندازند : اگر تجربه هایی که در انقلاب داریم جمع بندی کنیم، برای بهره برداری از اسناد سودمند است. یکی از مواردی که سند ممکن است گمراه کننده باشد، همین جایی است که الآن مطرح شد. من توضیح مختصری عرض می کنم. از ماه رمضان، حکومت نظامی اصفهان مطرح شد که درست است. اگر بخواهیم فضای ایران انقلابی را تصویر کرده و روی پرده ای بیاوریم، چنین است. همانطور که عرض کردم با اعلام فضای باز سیاسی، حرکتهایی شروع شد. اما با داستان رحلت فرزند امام، این حرکت وارد مرحله تازه ای شد. اگر قبل از آن، مثلاً جمعیتهایی که جمع می شد، حدود سه هزار نفر بودند، در اسناد هم هست، جمعیتی که جمع می شدند یک مرتبه به ده تا چهل هزار نفر رسید. وقتی ساواک می نوشت سه هزار، یعنی خیلی جمعیت. اما وقتی ده هزار تا چهل هزار در اسناد می آید، معلوم است که چه اتفاقی افتاده است. این همانی است که در اسناد منعکس شده است. به هر حال با آن اتفاقی که در قم افتاد، به خصوص در مراسم چهلم، فضای دیگری داشتیم. در آن فضا ما زندگی کردیم. موج تبعیدها از قم شروع شد. حدود پنجاه نفر از چهره هایی که کم و بیش شهرتی و آوازه ای داشتند، به جای جای ایران پخش شدند. این تبعیدها بعد از مراسم چهلم شروع شد. در ۱۹ دی که آن اهانت به امام در روزنامه اطلاعات شد، در قم تظاهرات رنگ خون گرفت. کشته ای هم اجمالاً داشت، زیاد نبود ولی به هر حال رنگ خون روی پرده آمد. از ۱۹ دی به بعد

چهلم هـای زنجیره ای شـروع شـد. دیگر برنـامه طوری است که سـکوتی ایجـاد نمی شود. چهلم مراسم قم را تبریز برگزار می کنـد. تبریز در کشور زلزله ایجاد می کنـد. چهلم مراسم تبریز را یزد برگزار می کند. باز یک زلزله ایجاد می شود. هر کدام از این زلزله هـا هم ارکان رژیم را واقعاً تکان می داد. برای رژیم، اینکه حرفش را پس گرفته و بگویـد نمی توانم آزادی بـدهم، بسیار دشوار بود. به خصوص دیگر تصمیم امریکا هم دخالت داشت. بنابراین از ۱۹ دی ۵۶ دیگر فضای ایران آرام نیست. ابتدا مراسـمی در قم برگزار می شود که جمعیت، دو شبسـتان مسـجد اعظم قم به اضافه آن قسمت زیر گنبد و بخشی از صحن های حرمِ حضـرت معصومه(س) را پر می کند. بعد از آخرین سخنرانی، راهپیمایی هم می کنند. از اینجا شروع می شود تا می رسد به اربعینهـای پی در پی. این اربعینهـا دیگر قطع نمی شـود. موردی را که جنـاب بهبودی مطرح کردنـد، موقعی است که دیگر رژیم ناگزیر می شود در اصفهان حکومت نظامی اعلام کند. اینکه بنده عرض می کنم این، هویت هفده شهریور است و شائبه کمترین ارتباط بین انقلاب اسـلامی و تصـمیم قـدرتهای جهانی را نفی می کند، به این مفهوم است که : اگر حکومت مردم را بـه آن صـورت قتـل عـام نمی کرد، همه می گفتنـد – یعنی این ذهنیت شـکل می گرفت – که این امریکـاست که فضـای بـاز سیاسـی ایجاد کرده و با تصـمیمی که در امریکا گرفته شده، این حرکت شـروع شده است. اما وقتی مردم را در میدان ژاله قتل عام می کننـد، دیگر این قتل عام نمی گذارد گفته شود، این امریکاست که می خواهد حرکتها ادامه یابد. امریکا سـرکوب می خواهـد. بنـده به این دلیـل عرض می کنم که هفـده شـهریور هویت و ویژگی دارد که هیـچ حرکت دیگری نـدارد. اما شـکل مـدیریت راهپیمایی های تهران به صورتی بود که قویترین سازمانـدهی را داشت. شورای مرکزیت روحانیت مبارز، چهره هایی مثل شـهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید محلاتی، شهید شاه آبادی و بعضی از کسانی که الآن هستند مثل حضرات آیـات هاشـمی رفسـنجانی، مهـدوی کنی، موسوی اردبیلی و از کسـانی که فوت کردنـد مثل مرحوم آیت الله مصـطفی ملکی، موحـدی کرمـانی را در خود جای داده بود. مثلاً مسـجد همت تجریش پایگاهی برای همه مردم شـمیرانات بود. مردم از طریق مسـجد همت می دانسـتند چه اتفاقی می افتـد. مدیریت این قسـمت با مرحوم ملکی بود. مثلاً در شـرق تهران آیت الله موحدی کرمانی بودند. البته

آیت الله امامی کاشانی هم در آن منطقه بودند. هر کدام نیز یک جلسه فرعی داشتند. یعنی مسجدهای آن منطقه با محوریت این شخص جلسات هفتگی داشتند. گاهی در جلسات فرعی سی تا چهل نفر که همه اینها امامان جماعت مربوط به آن منطقه بودند، شرکت می کردند. مثلاً مسجد همت در تجریش، مسجد صاحب الزمان در پپسی کولا، مسجد ابوذر و سایر مساجد بزرگ هر کدام، چهل، پنجاه قسمت فرعی از مساجد منطقه داشتند. سازماندهی دقیقی وجود داشت. منتها در مورد راهپیمایی شانزده شهریور اختلافی در تصمیم گیری پیش آمده بود. موضوع اختلاف هم این بود که اکنون راهپیمایی عیدفطر را برگزار کردیم. اگر سه روز دیگر راهپیمایی برگزار کنیم و این ادامه یابد، آرام آرام رمق مردم گرفته می شود. بگذاریم این راهپیمایی ها با فاصله و با برنامه ریزی انجام شود. اگر هر روز اعلام راهپیمایی کنیم، مردم می آیند، فردا هم می آیند، پس فردا هم می آیند، ولی باید طوری باشد که به مردم فشار نیاید. از طرفی هم احتمال تهدید بود و هم احتمال خشونت. لذا تصمیم گرفته شد که راهپیمایی شانزده شهریور برگزار نشود. اعلامیه اش هم نوشته شد، امضا هم شد، اما پخش نشد. جایی که سند غلط انداز است، اینجا است. یعنی اگر کسی سند را نگاه کند، می گوید عجب روحانیت اعلامیه داده که نیایید، بعد مردم آمدند. در حالی که این اعلامیه را جمع کردند. در جمع کردنش کسانی مثل مرحوم آقای محلاتی مؤثر بودند. یعنی نگذاشتند به دست مردم برسد. بنابراین آن اعلامیه را جمع کردند. به دلیل اینکه گفتند موج این راهپیمایی در مردم پخش شده و اگر ما بخواهیم با اعلامیه جلویش را بگیریم یک راهپیمایی نیم بند انجام می شود. نه همه می آیند و نه همه نمی آیند. یعنی اگر طوری بود که راهپیمایی نمی شد خوب بود، اما یک عده از مردم می آیند و یک عده نمی آیند. در واقع نتیجه عکس می دهد. به همین دلیل اعلامیه پخش نشد. مدیریت راهپیمایی را هم مرحوم شهید بهشتی داشتند. در میدان انقلاب من حضور داشتم که ایشان راهپیمایی را اداره می کردند. آقای ناطق هم بودند. این که قطعنامه را آقای ناطق خواندند یا نه، نمی توانم به طور قاطع بگویم. در ذهنم هست که، مرحوم شهید بهشتی سخنرانی کردند و بعد از تمام شدن آن، قطعنامه خوانده شد. اینکه این قطعنامه را شهید بهشتی خواند یا آقای ناطق، هر چه سند می گوید، همان است؛ من به طور دقیق یادم نیست. آنچه که مهم بود این بود که در انجام راهپیمایی شانزده شهریور تردید بود. عده ای گفته بودند

نباشد. اعلامیه اش هم نوشـته شده بود. امضاء شده بود. اما پخش نشده بود. یک دفعه موجی ایجاد شد که فردا هفده شهریور، راهپیمایی است. حسابی شک برانگیز بود، به طوری که شـهید بهشتی نتوانسـتند بی تفاوت بگذرند. گفتند این راهپیمایی را ما اعلام نکردیم. مسـئولیت را از عهـده خودشـان برداشـتند. بنـابراین ممکن است گاهی سـند چیزی بگویـد که خاطره می تواند تکمیلش کنـد. گاهی چنین ابهامهایی هست. به نظر من اگر اینها جمع بندی شود، تجربه هایش یک روش شناسـی برای اسـناد ساواک خواهد بود.

ص:۲۸

مهدی توکلی؛ یکی از شاهدان عینی / خاطراتی از واقعه

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدالله رب العالمین. با عرض سلام خدمت عزیزان و همچنین پیشگاه ارواح طیبه شهدای هفده شهریور. من سعی می کنم خیلی خلاصه واقعه هفده شهریور را که نشأت گرفته از واقعه شانزده شهریور بود، شرح دهم. روز شانزدهم شهریور از هفت صبح تا هفت بعد از ظهر، مردم در میدان آزادی جمع شدند. نهایت قطعنامه خوانده شد. بعد از اینکه قطعنامه خوانده شد، همه خوشحال بودند از اینکه چنین موفقیتی کسب کردند و ارتشیها تقریباً به مردم پیوستند. در رکاب ماشینهای ریوی ارتش، نیروهای نظامی بودند و مردم روی تفنگهای ژ - ۳ آنها گل می گذاشتند و نقل پخش می کردند. خیلی هم با هم خوش و بش می کردند. به هر تقدیر ارتش با مردم یکی شده بود. قضیه خیلی برای مردم خوشحال کننده بود. احساس می کردند اگر این راهپیمایی به سمت کاخ بود شاه هم دیگر ساقط شده بود و قضیه تمام می شد. راهپیمایی که تمام شد روی تَرکِ یکی از این موتوری ها سوار شدم. شعار این بود که فردا هشت صبح میدان ژاله.

میدان شهدا هم تازه باب شده بود. همه با خوشحالی می گفتند و شعار می دادند و می آمدند. اختلاف نظر این بود که آیا راهپیمایی فردا انجام می شود یا نه. توده مردم در ذهنشان بود که فردا صبح زود بایستی بیایند برای راهپیمایی . ما هم رفتیم منزل. اتفاقاً آن شب منزل پدرخانمان بودیم. همسرم آن موقع باردار بودند. صبح زود من رفتم نانوایی نان گرفتم و آمدم. وقتی که آمدم منزل، خانمم گفت امروز از رادیو حکومت نظامی اعلام کردند. مثل اینکه

شرایط فرق کرده بود. بعد از آن ساعت هفت راه افتادیم. ظاهر قضیه نشان می داد که امروز خیلی خشن خواهد بود. من معمولاً با خانمم راهپیمایی می رفتم. آن روز صبح به خانمم گفتم امروز قضیه جور دیگری است. این ماشین و این هم کارت ماشین. گفتم امروز شما نمی خواهد بیایی، چون حال و هوا جوری است که ممکن است حادثه ای پیش بیاید. گفتیم ما می رویم و شما هم دعا کنید. ببینیم خدا چه می خواهد. اگر هم نیامدیم حلال کنید. بعد آمدیم داخل میدان. آن روز ما بالای خیابان کوکاکولا ـ زندگی می کردیم. یک ماشین گرفتم و آمدم تا ببینم راهپیمایی از کجا شروع می شود. آمدم پشت کارخانه برق. دیدم حدود پنجاه، شصت نفری هستند و شعار می دهند. ما هم به اتفاق آنها آمدیم وارد خیابان هفده شهریور شدیم. رو به خیابان حرکت می کردیم. نیروهای ارتشی آنجا بودند و خیلی شلوغ بود. اختلاف نظری بین جماعت بود. یک سری گفتند از کوچه ای که بین خیابان خورشید و خیابان مجاهدین است برویم تا درگیر نشویم. عده ای می گفتند اگر جمعیت کوچک باشد برخورد شدید می کنند، می زنند و می گیرند. بهتر است که همه بیاییم در میدان جمع شویم. روز شانزده و سیزده شهریور دیده بودیم که جماعت که زیاد باشد سعی می کردند زیاد برخورد نشود. ولی با گروههای کوچک برخورد می کردند و زد و خورد ایجاد می شد. به هر تقدیر، نتیجه آن شد که در میدان جمع شویم. از میدان به سمت راست که جلسه آقای یحیی نوری بود حرکت کردیم تا تجمع کنیم و بعد هم راهپیمایی. ما در ضلع شمالی میدان قرار گرفتیم. آن زمان جوان بودیم و سدی با دستهایمان گرفتیم که مردم هجوم نیاورند. در صف اول قرار گرفتیم. دستها را قلاب کردیم و ایستادیم و شعار دادیم. قرار شد مردم بنشینند و شعار بدهند. صحبت این بود که یک نفر بیاید و دو رکعت نماز شهادت بخوانیم و به سمت ارتشی ها حرکت کنیم. تعدادی دکمه های پیراهنهایشان را باز کرده و شعار می دادند. ما عاشق انقلاب بودیم. همین طوری که الان هستیم. شعار می دادیم و باکی هم نداشتیم. مشغول شعار بودیم تا یکی بیاید و نماز شروع شود. یک دفعه دیدیم فرمانده نیروهای نظامی آمد و یکی، دو نفرشان را نشاند و ردیف کرد، به نیروها حالت داد که چه طوری قرار بگیرند. نیروها مسلح شدند. عده ای نشستند و عده ای هم ایستادند. در راهپیمایی ها سابقه داشت، می آمدند و تیر هوایی و گاز اشک آور می زدند. زیاد هم اهمیت نمی دادیم. می گفتیم، نهایتش تیر هوایی و گاز اشک آور است. همه

آمدند آنجا و نشستند. یک دفعه تیراندازی شروع شد. ولی باز ما فکر می کردیم تیر هوایی است. یک دفعه من که ردیف اول بودم، بدنم داغ شد. دیدم از کمر به پایینم را خون گرفته است. متوجه شدیم که با ژ - ۳ تیر مستقیم می زنند. رگبار گلوله شروع شد. زود خودمان را به سینه روی زمین خواباندیم. همین طور خودم را به سمت جلو می کشیدم تا داخل کوچه شدم. دائماً رگبار تیر می آمد. تقریباً سه چهار ردیف بعد از آقایان، خانمها بودند. معمولاً خانمها را وسط جماعت قرار می دادند که اگر درگیری شد آسیب کمتری ببینند. هر خانم یا آقایی بلند می شد، نقش بر زمین می شد. یا مجروح می شد و یا شهید. خودم را آرام آرام کشیدم به سمت چپ، نزدیک پیاده رو. نزدیکی های پیاده رو بودم که چند نفر از آقایان آمدند و زیر بغلم را گرفتند و بردند توی کوچه. بعد مرا توی مسجد بردند. مجروحین تا پشت در مسجد بودند. کوچه ای مقابل مسجد بود، مرا بردند توی آن کوچه. درِ خانه ای را زدند. در را باز کردند. گفتند زود بیایید داخل. فوری در را بستند. دوباره در به صدا درآمد. حدس زدم که سربازها آمده اند ما را بگیرند و ببرند. مرا کشان کشان بردند به حیاط خلوت پشت منزل. بعد در را باز کردند. یک مجروح دیگر بود. او را هم آوردند پیش من. خانمی آنجا آمپول کزاز می زد. بعد پای مرا بست. ناگهان دیدیم هلیکوپتر هم بر بالای میدان می چرخد و تیراندازی می کند. از ترس اصابت گلوله مرا زیر درخت کاجی بردند. فکر می کنم یک ساعتی این قضیه طول کشید. بعد در زدند و گفتند مجروحها را دارند می برند به بیمارستان. پایم شکسته بود و خون می آمد. یکی از رفقایمان که پزشک بود مرا دیده بود و دنبالم می گشت. جلوی ماشین ژیانی را گرفتند و گفتند که می خواهیم ببریمشان بیمارستان سوم شعبان. ما را عقب ماشین انداختند. دست و پای راننده ژیان می لرزید و آرام می رفت. دوست من به ایشان گفت، شما بنشین آن طرف، من ماشین را می برم. خیلی سریع به راه افتاد و مرا به بیمارستان سوم شعبان، که خودش در آنجا کار می کرد، برد. وقتی وارد بیمارستان شدیم، دیدیم آنجا إلی ما شاءَ الله مجروح هست. خیلی ها حالشان بدتر از من بود. یک نیمکت بود و مرا روی آن گذاشتند. گفتم حال من خوب است، به دیگران برسید تا نوبت به من برسد. در این حین دکتری که دوست من بود، به ابوی زنگ می زند و خبر می دهد که مهدی را آورده اند اینجا. پدرم در مورد آن روز شک داشت. می گفت امروز نباید بروی. خیلی هم ناراحت بود. در بیمارستان یک خرده توپ و تَشر هم به

من زد. من هم سرم را انداختم پایین و هیچی نگفتم. به هر حال پدرم بود. بعد گفتند ببریدش بیمارستان مولوی، که آن زمان بیمارستان فرح خوانده می شد. من را انداختند پشت یک ماشین سیمرغ. به همراه پدرم و همان آقای دکتر، به سمت بیمارستان مولوی راه افتادیم. در مسیر ارتشی ها بودند. افسران نظامی بودند. سرچهارراهی، یک نفر از افسران جلوی ماشین را گرفت. یک سروان ارتشی آمد و گفت این چیه؟ من پشت ماشین خوابیده بودم. معلوم بود که بدنم پر از خون است. گفت چی شده؟ پدرم گفت من بازنشسته نیروی شهربانی هستم. سال ۵۲ باز نشسته شدم. من خودم با شما همکارم. پسرم رد می شده که تیری بهش خورده. حال می بریمش بیمارستان. گفت تیر کجا بوده که به این خورده. یک مقداری با او صحبت کرد و اجازه داد ما برویم. من را بردند بیمارستان مولوی. آنجا هم که رسیدیم اتاق عمل و امکانات نبود. میزی گذاشته بودند و هر کس می آمد می خواباندند روی آن. دکتر آمپولی زد و پای مرا باز کرد و دید سه تیر داخل پایم است. تیرها را در آوردند. مچ و ساق پای چپم که تیر خورده بود، بستند. تا غروب صدای تیراندازی می آمد. همه فعالیت می کردند تا خون بدهند. هرکس هرکاری از دستش بر می آمد، انجام می داد. غروب آن شب از یادم نمی رود. تا مدتها تیراندازی بود. ناراحت بودیم آنهایی که بیرون هستند، در چه حال و روزیند. صبح که شد، گفتند دیشب ساواک ریخته و تعدادی از مجروحین را با خود برده است. هرکس می تواند برود. من پای رفتن نداشتم. دکتر آمد بالای سرم.گفتم آقای دکتر اگر می شود برگه ترخیص مرا بنویسید تا بروم. گفت با این وضعیت نمی توانی بروی. وضعیت خیلی خراب است، پایت عفونت می کند و مشکل داری. گفتم می خواهم بروم. دوستانم دکترند و مرا مداوا می کنند، مواظبت می کنند. گفت پس تعهد بده عواقبش به عهده خودت است. من نوشته و امضا کردم. بعد دوستان آمدند مرا برداشتند و بردند منزل. یکی، دو روزی گذشت. دیدم پاهایم هم درد می کرد و هم ورم کرده است. دکتری که دوستم بود، مرا برداشت و آورد بیمارستان سوم شعبان. آنجا دوباره عکس گرفتند. گفتند عکس نشان داده که استخوانت از سه جا ترک خورده است و پایم را دوباره گچ گرفتند. هم دوستم که پزشک بود و هم خانمش بسیار زحمت کشیدند، که جا دارد از ایشان و خانمش و همه دکترها و پرستارهایی که آن زمان از جان مایه می گذاشتند، تشکر کنم. البته بعد از اینکه آمدیم منزل، همه شک و شبهه داشتند که آیا بایست به تظاهرات

می رفتند یا نه. تا اینکه اعلامیه جانانه حضرت امام (ره) صادر شد. حضرت امام گفت : کاش من در میان شما بودم و مثل این عزیزان کشته می شدم. همین که گفتند این راه، راه حضرت امیر مؤمنان و سرور شهیدان است، ماها، همه جان گرفتیم. تا آن موقع نمی دانستیم کارمان تأیید می شود یا نه. نکند، خدای نکرده، ما سر خود کاری کرده باشیم. ولی این اعلامیه که آمد، همه، مخصوصاً آنهایی که مجروح بودند نشاطی پیدا کردند. از اینکه حضرت امام (ره) تأییدشان کرده خوشحال بودند. آن تظاهرات آغاز تظاهرات بعد و چهلم های بعد بود. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

پرسخ و پاسخ

س : بیانیه روز ۱۶ شهریور ۵۷ چه بود و چه کسی آن را قرائت کرد ؟

ج (حجت الاسلام معادیخواه): از عید فطر حرکت شروع شد. آن موقع سازماندهی راهپیماییهای تهران در چهارده مسجد، یعنی چهارده منطقه تهران انجام می شد. در آن تقسیم بندی، تهران چهارده منطقه داشت. هر منطقه هم یک مسجد مشخص به عنوان پایگاه ارتباط مردم با هدایت کننده های این راهپیمایی ها بود. کسی که هدایت راهپیمایی مردم را به صورت رسمی در اختیار داشت، روحانیت مبارز تهران بود. البته پشت صحنه شورای انقلاب بود و گروههای دیگری هم همکاری می کردند، ولی نهادی که تحت نام او اعلامیه ها و بیانیه ها صادر می شد، روحانیت مبارز تهران بود. آن چهارده منطقه الآن قابل شناسایی است. راهپیمایی روز شانزده شهریور رسماً اعلام شده بود. من از تبعیدگاهم، جیرفت، آمده بودم تهران. مسیر آن راهپیمایی، یعنی راهپیمایی شانزده شهریور از حدود میدان فردوسی تا میدان آزادی فعلی بود. من تا پایان راهپیمایی با این جمعیت بودم. در میدان شهیاد آن روز و آزادی امروز، ناگهان شعارِ فردا میدان ژاله پخش شد. طبعاً برای هدایت کنندگان راهپیمایی و شهید بهشتی که مراسم آن روز را اداره می کردند، سؤال بود که این راهپیمایی از سوی چه کسی اعلام شده است؟ شخص ایشان در دوراهی حیرت انگیزی قرار گرفته بود. میکروفون دست ایشان بود. قطعنامه آن راهپیمایی را هم - اگر به خطای حافظه دچار نشده باشم - آقای ناطق خواندند. وقتی این شعار مطرح شد، چند نفری که پیرامون این میکروفون بودند مورد

ص:۳۵

مشورت قرار گرفتند که چه کار کنیم؟ به مردم چه بگوییم؟ بگوییم فردا شرکت کنید؟ اگر کار مشکوکی باشد، چه؟ بگوییم شرکت نکنید؟ تقابل با عواطف و احساسات مردم است. اینکه آیا این اعلام در بین مردم خودجوش بود یا عواملی نقش داشتند، احتیاج به کار تحقیقی و پژوهشی دارد. یکی از عواملی که در این قضیه مؤثر بود، مجموعه پیرامونی یکی از معممین به نام آقای یحیی نوری بود. در واقع محل اجتماعی بود به نفع جنبش و نهضت. مشکلی هم نداشت. مشکلی که بود این بود که آقای نوری در مرکز تصمیم گیری آن روز نهضت حضور نداشت. یعنی، در شورای مرکزی روحانیت مبارز، به هر دلیل، حضور نداشتند. طبعاً کسانی که پیرامون ایشان جمع می شدند، ساز دیگری می زدند. چنین زمینه ای هم بود. از طرفی گروههایی هم بودند که مخالف بودند همه این کارها از یک جا هدایت شود. اینها زمینه شبهه و حیرت بود که چه باید کرد؟ اما موج کلی سمت گیریِ مثبت داشت. یعنی اگر شعاری داده می شد که مثلاً- فردا راهپیمایی بشود، ولو اینکه این شعار ناشناخته باشد، در مقابل چنین شعاری، شناخته ترین تشکلها هم نمی توانست کاری بکند. چون آنچه که عواطف کلی جامعه می خواست، ادامه نهضت بود. به همین دلیل بن بستی ایجاد شد. شهید بهشتی به همین بسنده کرد که ما از راهپیمایی فردا اطلاعی نداریم. در واقع حداکثر کاری که می توانستند بکنند که اگر خدای نخواسته پشت این شعار هدف شبهه ناکی باشد و الآن قابل شناخت نباشد، وظیفه شان را به این شکل انجام دادند. اعلام کردند که : این راهپیمایی مربوط به ما نیست. ما مسئولیتش را به عهده نمی گیریم. به همین دلیل هم راهپیمایی هفده شهریور در مقایسه با راهپیمایی های آن دوره جمعیت کمتری داشت. شاید هم رژیم بدش نمی آمد که مقابله با مردم در صحنه ای باشد که کمتر تلفات بدهد. مجموع اینها مواردی بود که موضوع را شبهه ناک می کرد. من یادم است آن شب که از میدان شهیاد آن موقع با شهید بهشتی به منزل ایشان رفتیم، تا سه چهار ساعت بعد از برگشت از راهپیمایی، موضوع تلفنها، گفتگوها و مشورتها این بود که برای فردا چه باید کرد؟ به همین دلیل هم بنده با چند نفر تصمیم گرفتیم که فردا برویم و آنچه را که اتفاق می افتد از نزدیک ببینیم و اگر احیاناً چیزی دیده شد که احتیاج به واکنش داشت، انجام دهیم. عوامل رژیم اما خیلی سریعتر از آنچه که فکر می کردیم وارد کشتار مردم شدند. این شبهه هم بود که آیا فردا رژیم جرأت می کند به سوی مردم

تیراندازی کند. تحلیلها می گفت که رژیم در این شرایط دست به خونریزی نمی زند. این کار برای رژیم، در واقع خودکشی بود، اما به هر حال اتفاق افتاد.

س : لطفاً بفرمائید جنابعالی در واقعه ۱۷ شهریور در میدان شهدا حضور داشتید؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): من موقعی به میدان شهدا رسیدم که قتل عام صورت گرفته بود. با تصور اینکه راهپیمایی ها از صبح شروع می شد و بعد ادامه پیدا می کرد، ساعت هشت صبح از قلهک سوار ماشین شدم. شب تا دیروقت بیدار بودیم. فکر می کنم نماز صبح را خواندیم و خوابیدیم. به خاطر همان مسائلی که بعد از راهپیمایی شانزدهم شهریور اتفاق افتاده بود، تا اذان صبح بیدار بودیم. ساعت هشت صبح سوار ماشین شدم که بیایم به میدان ژاله. پیچ شمیران که پیاده شدم تا ماشین دیگری بگیرم، دیدم راننده می گوید که مردم را به گلوله بسته اند. خبر قتل عام مردم دیگر پخش شده بود.

س : لطفاً بفرمایید مجلس ختم و بزرگداشت فوت حاج آقا مصطفی توسط چه کسی و در کجا تشکیل شد. چون شما بین فرمایشاتتان به این واقعه هم اشاره کردید.

ج(حجت الاسلام معادیخواه): اولین مجلس توسط مراجع در قم برگزار شد، البته این طور که بنده در ذهنم هست، باید اسناد را نگاه کرد. شروع مجالس با مراجع قم بود. مسجد اعظم قم اولین مجلسها را برگزار کرد. مراجعی مثل آیت الله گلپایگانی، نجفی و سایرین یکی یکی، مجلس اعلام کردند. بعد تهران و شهرستانها.

س : آیا می توان گفت رژیم به این نتیجه رسیده بود که تا قبل از شروع محرم با یک کشتار مثل پانزده خرداد روند راهپیمایی های مردمی را متوقف کند؟ زیرا اگر محرم، یعنی عاشورا و تاسوعا می رسید، دیگر قابل کنترل نبود. آیا واقعه هفده شهریور در این روند قابل تفسیر و تبیین هست یا خیر؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): ذهن ساواک و رژیم این قدر مذهبی نبود. اینها تجربه محرم را داشتند، از رمضان تا محرم، سه ماه فاصله است. در آن موقع ذهنشان مشغول همان مسائلی بود که تمام کشور را درگیر کرده بود. یعنی اربعینهای پی در پی. حضور تبعیدی ها در تمام نقاط کشور، حتی جاهایی که هیچ وقت موج مبارزه نمی رفت. بودن یک روحانی تبعیدی و دید و بازدیدهای

زیادی که برای آنها اتفاق می افتاد، دورترین شهرها را به کانون نهضت تبدیل کرده بود. تقریباً بعد از هر چهلمی که برگزار می شد، تمام حرف مردم این بود که برای چله بعد مراجع عالیقدر اعلامیه می دهند یا نه؟ چون با اعلامیه، مراجع، به مراسم نوعی مصونیت داده می شد. جالب اینجا است که در این دوره دو دولت با دو شعار داریم. دولت آشتی ملی که معلوم است چه توقعی از او می رود؟ و دوم دولت حکومت نظامی که شخصیتش معلوم است. اما بحران، آن موقع رژیم را طوری کلافه کرده بود که دولت آشتی ملی، در پرونده اش قتل عام هفده شهریور را ثبت کرد و دولت حکومت نظامی از درِ آشتی درآمد! یعنی کارنامه اینها، کاملاً عکس شعارهایشان شد. می خواهم بگویم ذهن گردانندگان حکومت در آن دوره بسیار پراکنده بود. ساواک نیز در تصمیم گیریهایش تشویش داشت. امّا و اگرهایی در دربار مطرح می شد. چند کانون تصمیم گیری به وجود آمده بود. هر کدام نظر و دیدگاهی داشتند. بر این اساس رژیم سرگیجه گرفته بود. خلاصه آن قدر آرامش نداشت که از ماه رمضان به فکر محرم باشد.

س : عکس العمل حضرت امام رحمت الله بعد از راهپیمایی هفدهم شهریور چه بود؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): یکی از تفاوتهای هفده شهریور با پانزده خرداد همین مسئله حضور امام بود. در پانزدهم خرداد ارتباط امام با مردم قطع شده بود. به همین دلیل تصمیم گیریها دچار نوعی تردید شده بود. اما در قضیه هفده شهریور، امام از تیررس رژیم بیرون بودند و امکان قطع ارتباط بین ایشان و مردم نبود. تکلیف مردم را امام تعیین می کرد. بلافاصله بعد از هفده شهریور، اعلامیه امام صادر شد. لحنشان را هم بیش از گذشته تند کردند. سقوط دولت آشتی ملی را هم اعلام کردند. اعلام کردند که طرح رسوای آشتی ملی با خون مردم باطل و ساقط شد.

س : چرا هفده شهریور با خشونت همراه است، ولی مثلاً در شانزده شهریور اینگونه نیست؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): اجازه می خواهم نخست نکته ای را توضیح بدهم. گفته شد عکس امام در روزنامه اطلاعات چاپ شد. آنهایی که آن عکس را ندیده اند، فکر می کنند مثلاً یک گوشه صفحه بوده است. برای داشتن تصویری

روشن تر بایـد بگویم : پس از آن که حـدود ۱۵ سـال نـام و عکس امام قاچاق بود، ناگهان عکس چشم گیری در روزنامه ای کثیرالانتشـار چـاپ شـد : تقریباً همه صـفحه اول روزنـامه اطلاعـات عکس بزرگ امـام بـود. فکر می کنم چیز دیگری در آن صفحه نبود، صـفحه اول فقط عکس بود. یا نیم صفحه یا تمام صفحه. در جامعه ای که اسم امام قاچاق بود، اعلامیه اش قاچاق بود، مـدتها هیـچ کس جرأت نـداشت اسم امـام را ببرد، روزنـامه رسـمی آن موقع، این عکس را منتشـر می کنـد. طبیعتاً موج عظیمی ایجاد می کرد. یادم است که در ماهان کرمان، میهمان شـهید سـید قاسم دامغانی بودیم. این روزنامه را به ما نشان داد، برای مـا خیلی جـالب بود. آخر مـاه رمضان بود که حرکت کردیم و آمـدیم کرمان، شـهید کامیاب سـخنران شـهر بود. در آن سال، ماه رمضانش، همه مساجد صحنه سخنرانی های پرجمعیت و عظیم بود. این فضای کشور بود. چنین فضایی، تا موقعی که رژیم آن خشونت را به خرج نـداده بود، تنها در بخشـی از راهپیمایی ها، آن هم عـده ای، مرگ بر شاه می گفتند. اما مرگ بر شاه گسترده ای که همه به صورت کامل بگوینـد، فکر می کنم بعـد از هفـده شـهریور بود. در آن مقطع یادم هست که افرادی سعی می کردنـد شعارها را به جاهـای دیگر بکشاننـد. اصل بر خشونت نبود. مردم قبل از هفـده شـهریور تا حـدی رعایت می کردنـد. مـدیریت راهپیمایی هم سـعی می کرد این راهپیمایی ها را اداره کنـد. ظرفیتهای رژیم تا حـدی در نظر گرفته می شد. رژیم هم که در مقابـل جمعیت میلیونی – راهپیمـایی شـانزده شـهریور واقعـاً میلیونی بود – غیر از برخورد معقول چـاره دیگری نـداشت. ایـن طـور جمعیت را الآن بعـد از انقلاب، در روزهـایی مثـل بیست و دو بهمن می بینیم. رژیم غیر از اینکه برخـورد معقولی بکنـد، راه دیگری نـداشت، مگر اینکه فقط در هفـده شـهریور تصـمیم فوق العاده ای گرفته شـد. اینطور که شایع بود، اویسـی به شاه گفته بود که من قول می دهم کار را تمام کنم. حتی بعـد از اینکه قتل عام هفده شـهریور صورت گرفت؛ من از شهیـد مطهری شـنیدم که اویسـی آمـد در مقابل شاه و گفت قربان خیالتان راحت باشـد، پانزده سال دیگر هیـچ خبری نخواهد بود. یعنی یک تصمیم استثنایی در هفده شهریور گرفته شد و با بن بست مواجه شد.

س : این تصمیم استثنایی که می فرمایید، چرا در عید فطر گرفته نشد و فقط در هفده شهریور گرفته شد؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): این را باید رژیم پهلوی جواب دهد؟ تئوریسین های رژیم شاه، بر اساس جمع بندی دیدگاه های مختلف و مشورت با انگلیس، امریکا و دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی به این نتیجه رسیدند. اگر مجموعه اسناد را ملاحظه کنید، سرگیجه و سرگردانی رژیم کاملاً مشخص است . بخصوص شاه خیلی عصبی بود. حتی طاقت شنیدن گزارشات مقام های بالای کشور را نیز نداشت. از آن طرف هم امریکا از اینکه شعار فضای باز سیاسی شکست بخورد، ناراحت بود. امریکا نگران افتادن ایران به دامن کمونیستها بود. مجموعه این عوامل رژیم را به تصمیم برخورد قهرآمیز با مردم رساند.

س : در مورد شخصیت یحیی نوری بیشتر توضیح بدهید.

ج(حجت الاسلام معادیخواه): شخصیت بحث جدایی دارد. آنچه که مربوط به هفده شهریور می شد، این بود که ایشان در شورای مرکزی روحانیت مبارز نبودند. یعنی ایشان در تصمیم هایی که آن موقع به صورت جمعی گرفته می شد، حضور نداشتند. از طرفی در همان میدان، مرکزی داشتند که جمعیت قابل ملاحظه ای صبحهای جمعه جمع می شد. یک اتفاقی هم قبلاً افتاده بود و هنگام بیرون آمدن این جمعیت از آن محل، یکی، دو نفر شهید شده بودند. گردانندگان آن جلسه میدان هفده شهریور نوعی تک روی داشتند و در این تک روی، بر موج عواطف مردم سوار می شدند. این شبهه را هم پیش آورد که نکند بالاخره کسانی که می خواستند هفده شهریور را درست کنند، از مجموع این قضایا استفاده کردند.

س : آیا در این راهپیمایی، منظور هفده شهریور، به جز عامه مردم، احزاب و دستجات هم به طور خاص شرکت داشتند یا خیر؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): تقریباً می توانم بگویم در هفده شهریور هیچ گروهی نبود. یعنی مثلاً در شانزده شهریور یا روزهایی که همه ایران را راهپیمایی فرا می گرفت، گروهها می آمدند و برای بهره برداری سیاسی هم شده، پلاکارد و عکسهای مورد نظرشان را بلند می کردند. گاهی هم شعارهای خاصشان را مطرح می کردند. گروهها برای بهره گیری از چنین اقیانوس عظیمی آماده بودند. اما هفده شهریور خصوصیاتی داشت که به نظرم خیلی خالص تر از این حرفها بود.

س : از روحانیون به نام، کسی در میان جمعیت هفده شهریور بود یا خیر؟

ج(حجت الاسلام معادیخواه): نه، به خاطر اینکه روحانیت مبارز با آن راهپیمایی مخالف بود.

س : می گویند آقای ابوترابی بودند.

ج(حجت الاسلام معادیخواه): اگر آقای ابوترابی هم بودند، شاید به دلیل دیگری بود، مثلاً در آن نزدیکی ها زندگی می کردند. ولی روحانیت مبارز اصلاً به این راهپیمایی مشکوک بود.

س : از نظر حضرتعالی، فرزند امام مرحوم شدند یا به شهادت رسیدند.

ج(حجت الاسلام معادیخواه): این جزو مرگهای مشکوک است. رنگ و جلوه مرگ ایشان بیشتر به شهادت می خورد. اولاً چند ملاک هست که مرگهایی را ارزش شهادت می دهد. یکی در غربت و تبعید بودن. دیگر این که کسی در راه انجام وظیفه از وطنش دور باشد. «مَن خَرَج أن بِیتِه مُهاجِراً إلی الله ثُمَ یُدرِکُهُ الموت فَقَد وقع اَجرُهُ عَلَی الله». علاوه بر اینها، ایشان در اداره مبارزه هم نقش اساسی داشتند. یعنی اگر ایشان به مرگ طبیعی هم از دنیا می رفتند، این مرگ جلوه شهادت داشت. اما قراین و نشانه هایی هم است که ساواک می خواست ایشان را بکشد، قراین زیاد است؛ اما سند، نه. من هنوز به سند مشخصی برخورد نکرده ام که بتواند ثابت کند. اگر هم بوده، خیلی پنهان کاری بوده است. اینکه ساواک اینگونه کارها را می کرد، سند زیاد دیده ام. یعنی کسی را مأمور می کردند، از طریق داروهایی که شخص مصرف می کرده به وی سم بدهند. این جزو روش های شناخته شده ساواک بود. در مورد چند نفر من دیده ام. قاعدتاً ساواک تصورش این بود که مرگ ایشان هم ضربه ای به امام(ره) از نظر عاطفی می زند و ایشان را از پا در می آورد. در مدیریت مبارزه هم خلل ایجاد می کرد. اینها می تواند انگیزه هایی باشد که نیاز به تحقیق دارد. نکته دیگری که من باید اضافه کنم این است که چند مرگ مشکوک همزمان رخ داد. به اضافه ربوده شدن امام موسی صدر. یعنی در آستانه انقلاب چند اتفاق افتاد که ذهن را به بررسی یک توطئه می کشاند. من معتقدم درست است که آدم نباید دچار توهم و توطئه شود، ولی نباید هم دچار ساده اندیشی بشود. وقتی چند حادثه مهم، کنار هم و نزدیک به هم و در شرایط خاصی اتفاق می افتد، ذهن پژوهشگر را به این سمت می کشاند که آیا پشت این قضایا

توطئه ای است یا خیر. مثلاً فرض کنید نزدیکی رحلت آیت الله سید مصطفی خمینی، مرگ دکتر شریعتی را هم داریم. هیچ قرینه ای هم نیست که اتفاق خاصی باشد. ربوده شدن امام موسی صدر را هم داریم. این ذهنیت به وجود می آید که ممکن است کسانی حکومت را از دست رفته می دیدند و اگر بنا بود این انقلاب به پیروزی برسد، برای بعدش نقشه می کشیدند. اینها سئوال است. اما جوابش احتیاج به تحقیق دارد.

س : چه وقت از اعلام حکومت نظامی اطلاع پیدا کردید ؟

ج (خانم اولادی): صبح رادیو اعلام کرده بود. ما ساعت هفت از خانه آمدیم، رادیو اعلام حکومت نظامی کرده بود. اکثر مردم آن موقع می دانستند. با اینکه می دانستند، رفتند. می رفتند برای اینکه حکومت نظامی را هم از بین ببرند. یعنی به شاه ثابت کنند که نه حکومت نظامی و نه آن مسلسلهایی که در دستشان هست، هیچ چیز مانع مردم نخواهد بود. قبل از من، داداشم بیرون آمده بود، او می دانست. ما هم می دانستیم.

س : امروزه شایعاتی است که در بین مردم بعضاً افراد خارجی دیده می شد. یا اینکه سربازانی که به مردم شلیک می کردند، خارجی بودند. نظرتان را در این باره بفرمائید.

ج (خانم اولادی): کسی که من را کتک می زد اسرائیلی بود. یعنی ایرانی نبود. من او را ایرانی نمی دانم. از رفتارهای خشنشان معلوم بود. ما در تظاهرات بسیاری بودیم. به ما دستبند می زدند. ولی آن روز کسانی آمده بودند که با روزهای دیگر فرق می کرد. به شخصه فکر می کنم اینها ایرانی نبودند.

س : در مورد جمع شدن مردم در میدان ژاله، مسیری که شما آمدید و تعداد شهدا، اگر چیزی به خاطر دارید بفرمائید.

ج (خانم اولادی): ما از مسیر خیابان برادران شهید کفایی آمدیم. ولی همه خیابانها پر بود. دور و بر کارخانه برق، پنجاه، شصت مجروح و شهید وجود داشت. مجروحان را دوباره به رگبار می بستند. مردم با دست خالی آمده بودند. نه اسلحه ای داشتند نه چیز دیگری. یادم نمی رود، پیرزن هفتاد، هشتاد ساله ای آمده بود، می گفت از صحنه خارج نشوید. بایستید، چون دیده بود همه سربازان مسلح هستند و ما را به رگبار می بندند.

س : بـا توجه به اینکه فرمودیـد در تظاهرات روز شانزدهم شـهریور۵۷ حضور داشتیـد، آیا بیانیه ای را که در میـدان شـهیاد آن موقع، آزادی، خوانده شد، شنیدید و یا به یاد دارید ؟

ج (خانم اولادی): خیر.

س : آیا به یاد دارید که گروه و یا احزابی شرکت در مراسم هفده شهریور را تحریم کرده باشند؟

ج (خانم اولادی): خیر.

س: از کجا معلوم بود سـربازانی که به مردم شـلیک می کردنـد، اسـرائیلی بودند. منظور آن سـرباز است که فرمودید اسـرائیلی بود. آیا بر روی لباسش آرم داشت یا از روی نشانه ای تشخیص دادید. فرمودید که فارسی صحبت می کرد.

ج (خانم اولادی): فارسـی هم صـحبت نمی کرد. لهجه به خصوصـی داشت. یعنی نمی توانست فارسـی صـحبت کنـد. او نمی توانست درست حرف بزند.

س : هنگام واقعه ۱۷ شهریور، رئیس ساواک چه کسی بود؟

ج (آقای بهبودی): نصیری را برداشتند و سفیر ایران در پاکستان شد. مقدم را جای او گذاشتند. در آن واقعه ناصر مقدم رئیس ساواک بود.

س : براساس اسناد، آتش زدن سینما رکس آبادان به دستور چه کسی و توسط چه گروهی انجام شد؟

ج (آقای بهبودی): نمی دانم.

س : نقش سازمـان اطلاعـات و امنیت اسـرائیل در کشـتار هفـده شـهریور چه بود. البته با توجه به مسـتندات به دست رسـیده از ساواک.

ج (آقـای بهبودی): سه، چهار روز قبل از هفـده شـهریور، شایعه ای در تهران شـنیده شـد که ساواک آن را ضـبط کرده است. شـایعه این بود که سه هواپیما نیروی اسـرائیلی وارد تهران شـده است و این نیروها را به پادگان جی منتقل کرده انـد. وقتی این شایعه پراکنـده شد، دسـتگاه امنیتی شاه به شدت برافروخته می شود که هرچه سـریعتر باید جلوی شایعه ها را بگیریم. اینجا هم این خانم محترم، خانم اولادی، گفتنـد که آن سـربازی که با من روبرو شـد، من او را در چهره یک اسـرائیلی دیدم. تا آنجایی که اسناد نشان می دهد، هیچ نظامی

اسرائیلی در آن موقع وارد ایران نشده بودند، اما مردم باور نمی کردند که سرباز ایرانی به طرفشان نشانه رود و او را به قصد کشت بزند. مردم در ضمیر ناخودآگاه خودشان دوست داشتند که او را یک فرد خارجی ببینند. به نظر من این مطلب بیشتر ناشی از یک موضوع درونی و روانی است تا یک واقعیت تاریخی.

س : لطفاً آمار دقیق شهدا و مجروحین واقعه یادشده را بفرمایید.

ج (آقای بهبودی): تحقیق جامعی انجام نداده ام. هیچ تحقیق جامعی هم در این مورد وجود ندارد. در اولین اطلاعیه ای که اویسی فرمانده نظامی تهران صادر کرد، گفت که پنجاه و هشت نفر کشته شده اند. این اعلامیه بعداً تصحیح شد و تعداد شهدا رسماً صدوبیست و دو نفر اعلام گردید. حکومت روی این رقم ایستاد. بنیاد شهید بعد از انقلاب تلاش کرد زندگینامه این شهدا را جمع کند. نتوانست نام بیشتر از هشتاد و نه نفر را جمع کند. مهندس بازرگان و دکتر حسیبی بعد از حادثه هفده شهریور، برای کمک به این خانواده ها گروهی تشکیل دادند. توانستند زیر صد نفر نشانی جمع کنند. اما در نهایت، یکی از مأموران بهشت زهرا، در مصاحبه ای که دفتر ادبیات انقلاب اسلامی بعد از انقلاب با ایشان داشت، اظهار داشت که شهدا را کم کم می آوردند بهشت زهرا. یکدفعه اینها را منتقل نکردند. اسناد نشان می دهد که یک تعداد از شهدا شهرستانی بودند و به شهرستانهایشان منتقل شدند، مثل گلپایگان. تعدادی در بهشت زهرا دفن هستند. او رقمی حدود پانصد نفر را ذکر می کند، که به نظر من چون تحقیق جامع و تحقیق میدانی و آماری دقیقی صورت نگرفته، به عنوان یک نقل قول باید مطرح شود. قطعاً زیر پانصد نفر است. اما من نمی دانم دقیقاً چند نفر.

س : به نظر شما چرا عده ای می خواهند هفده شهریور را یک داستان سرایی بنامند و نه یک واقعیت.

ج (آقای بهبودی): خوب از خودشان بپرسید.

س : آیا در بین شهدای هفده شهریور، روحانی شهید هم داشتیم یا نه؟

ج (آقای بهبودی): نمی دانم.

س : چگونه روز شانزدهم شهریور، قبل از واقعه ۱۷ شهریور، نام خیابان ژاله را شهدا گذاشتند؟

ج (آقای بهبودی): اینها را جناب توکلی هم فرمونـد. روز دهم یا یازدهم بود که بعـد از پایان یکی از جلسات آقای نوری در نزدیکی میـدان ژاله، درگیری شـد و یکی، دو نفر شـهید شدند. آن خیابانی که مجلس آقای نوری در آن بود به خیابان شـهدا معروف شـد. این اسم کم کم به میـدان ژاله هم اطلاـق می شـد. ولی رسـمیت و اشاعه اش، بعـد از فاجعه هفـده شـهریور بود. منظورم یحیی نصیری نوری است.

س : این راهپیمایی و کشتار فقط در شهر تهران اتفاق افتاد یا در شهرهای دیگر هم مشابه داشت؟

ج (آقای بهبودی): نه، مشابه نداشت.

س : شـما گفتیـد ما برای شـکل گیری انقلاب پنـج هزار کشـته دادیم و برای بقای این انقلاب بالغ بر دویست هزار نفر، از بیان این مطلب می خواستید چه نتیجه ای بگیرید؟

ج (آقـای بهبـودی): من گفتم که شـما فکر کنیـد. گفتم برای خود من یـک موضوع است. هرکسـی از آن برداشت خودش را دارد.

س : نگاهتان به رابطه هفـده شـهریور با اسـناد چگونه است؟ اسـناد صد در صد مورد تأیید است یا همراه با اطلاعات غیر موثق است.

ج (آقـای بهبودی): این همه سـندها را شامل می شود. شخصـیت اسـناد ساواک مثل بقیه سـندهای موجود است که هر محققی بایـد با آن روبرو شود. هیـچ کس نمی تواند در بست آنها را قبول کند. این اسـناد همیشه به عنوان یک قرینه مطرح است. باید ببینید شواهد و گواه های دیگر چیست. آنها را یا تأیید کند و یا رد.

س : آیا نظامیان برای متفرق کردن مردم قبل از درگیری تذکر و یا اعلامی با بلندگو، دادند یا نه؟.

ج (آقای توکلی): با بلنـدگو تـذکر دادنـد. بلنـدگویی آوردند توی میدان و تذکر دادند. ولی مردم دیگر تصـمیمشان را گرفته بودنـد که این حرکت بایـد انجام شود. بعـد از تـذکر آمدنـد و آرایش گرفتنـد. فرمانـده شان آمد و اولین گلوله هم از همانجا پرتاب شد. درگیری و قتل عام از ضلع شمال میدان شروع شد.

س : گفته می شود خانمها در روز هفده شهریور صف اول بودند.

ج (آقای توکلی): نه. آنجا که ما بودیم، ضلع شمالی، خانمها جلو نبودند. من خودم ردیف اول بودم و آقایان دست در دست هم داده بودند. اصلاً اساس بر این بود که همیشه مردها جلو قرار بگیرند. روزهایی که ما می رفتیم راهپیمایی، همیشه آقایان جلو قرار می گرفتند. مخصوصاً آنجاهایی که احتمال درگیری می رفت همیشه آقایان جلو قرار می گرفتند. پشت خانمها هم، باز آقایان قرار می گرفتند. یک عکس تاریخی هم هست که همین روز هفده شهریور را نشان می دهد. در آن عکس خانمها پشت صف اول ایستاده بودند.

س : فرمودید صدای هلیکوپتر می آمد. آیا هلیکوپتر به مردم تیراندازی می کرد

ج (آقای توکلی): خیر؟.

ج (آقای توکلی):آن موقع که مرا به آن منزل بردند، دیدم هلیکوپتر می چرخید و می گفتند دارند تیراندازی می کنند.

س : ولی شما ندیدید.

ج (آقای توکلی): نه، من ندیدم.

س : در مورد آمار شهیدان و مجروحین و همچنین آمار شرکت کننده ها اگر اطلاعی دارید، بفرمائید.

ج (آقای توکلی): میدان چهار ضلع داشت. ما ضلع شمال بودیم. از همان جا تا نزدیک سه راهی که وارد میدان می شود، مملو از جمعیت بود.

س : در مورد کشته ها چه خبری دارید؟

ج (آقای توکلی): هر کسی بلند می شد تیر می خورد و می افتاد. می گویم ما هم اگر می توانستیم بلند شویم، حتماً به سینه و سرمان تیر اصابت می کرد. هر کسی بلند می شد، بلافاصله تیر می خورد. من تیرها را در آسمان می دیدم. با تیر و تفنگ آشنایی داشتم، چون سال ۵۶ سربازی رفته بودم. اول جنگ هم توفیق نصیبمان شد و به جبهه ها رفتیم. در ذهنم بود که زود سینه خیز بخوابم تا سرم را مواظبت کرده باشم. خیلی ها هم ناخودآگاه بلند می شدند و تیر می خوردند.

س: برخی از شعارهایی را که تظاهرکنندگان هفده شهریور سر می دادند، اگر به خاطر دارید بفرمایید.

ج (آقای توکلی): ابتدا طبق قراری که بود، نباید شعاری می دادیم که با ارتش درگیر شویم. جمعیت شعار «ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست» را سردادند. «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» و «مرگ بر شاه» هم گفته می شد.

س : نام آن دکتر را که به شما کمک کردند، بفرمائید.

ج (آقای توکلی): آن دکتر از دوستهای قدیمی ماست. آقای دکتر مدنی و خانمشان بودند. از من مراقبت می کردند تا زخمهایم خوب شد.

ص:۴۷

بخش دوم: مقالات

اشاره

ص:۴۹

اسنادی چند از واقعه

سال پایانی حکومت پهلوی در حالی آغاز شد که علیرغم اوج گیری اعتراضات مردمی، کمتر کسی باور می کرد که این رژیم نتواند سال جاری را به پایان برساند. البته بودند کسانی چون امیراسدالله علم - یار همراه محمدرضا پهلوی - که در یادداشت های روزانه اش فروپاشی حکومت را پیش بینی کرده بود، اما هنوز زنگ خطر جدی در بین رجال پهلوی به صدا در نیامده بود.

تابستان ۱۳۵۷ ش دوره پرالتهابی آغاز شد که به سقوط حکومت انجامید. روز شانزدهم شهریور، به ویژه در تهران، اعتصاب سراسری به وقوع پیوست و همچنین به دعوت روحانیان تهرانی در این روز راهپیمایی بزرگی صورت گرفت. در مقدمه کتاب انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک درباره وقایع نیمه دوم شهریور ۱۳۵۷ و به ویژه کشتار ۱۷ شهریور همان سال آمده است:

در این حرکت اجتماعی؛ همچون راهپیمایی بزرگ عید فطر (۱۳/۶/۱۳۵۷) مردم بار دیگر نفی سلطنت و تغییر نظام حکومتی را خواستار شدند و نیز با گل و گلاب و نقل از نظامیانی که در خیابانها مستقر بودند استقبال کردند. این شیوه از مخالفت که با دفع حکومت و جذب ارتش همراه بود، هر چه زودتر می یابد متوقف می گردید، چرا که ادامه آن موجب تزلزل هر چه بیشتر پایه های حکومت می شد. برپایی حکومت نظامی تنها چاره پیش رو بود. مقامات بلند پایه نظامی و امنیتی حکومت بیش از دیگر دولتمردان به ایجاد حکومت نظامی تأکید داشتند. در واپسین ساعات روز شانزدهم شهریور اعلامیه برقراری حکومت نظامی در تهران و یازده شهر دیگر نوشته شد.

ص:۵۱

با این که روحانیان تهران برای روز هفدهم شهریور تظاهرات و راهپیمایی پیش بینی نکرده بودند، اما مردم قرار تجمع این روز را در میدان ژاله گذاشتند. طعم تلخ این حکومت ساعت ۹ صبح به مردم حاضر در میدان چشانده شد و با گشودن رگبار مسلسل ها تعداد قابل توجهی از مردم به شهادت رسیدند و بسیاری زخمی شدند.

از همان روز این شایعه در سطح کشور پراکنده شد که سربازان اسرائیلی دست به این کشتار وحشیانه زده اند. مردم باور نمی کردند که هموطنان نظامی شان این چنین به روی آنها آتش بگشایند.

حادثه ۱۷ شهریور تأثیر عمیقی بر روند نهضت مردم ایران گذاشت؛ با این که ظاهراً سه هفته کشور را با آرامش نسبی رو به رو کرد، ولی نه تنها توقفی در روند انقلاب ایجاد نشد، بلکه کینه عمومی از حکومت شاهنشاهی بیشتر گردید؛ کینه ای که سربسته باقی نماند – مانند آنچه پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روی داد – و همچنان تا سقوط سلطنت فوران کرد.

کشور یک هفته دست به اعتصاب زد. تمامی بازارها و بیشتر اماکن کسب تا ۲۵ شهریور به عنوان اعتراض به این کشتار وحشیانه تعطیل بودند.

حکومت نظامی تا واپسین روز دوام نظام شاهنشاهی پا برجا بود، اما عملاً کارآیی نداشت و هرگز نتوانست مقررات خشک خود را به پیکره شهرها تزریق کند. برای نمونه با این که اجتماع بیش از سه نفر در حکومت نظامی ممنوع بود، اما در بعضی از شهرها تظاهرات بزرگی روی می داد و مأموران حکومت نظامی واکنشی از خود نشان نمی دادند.(۱)

اسناد به جای مانده از دستگاه امنیتی پهلوی دوم نشان می دهد که سرآغاز راهپیمایی روز جمعه هفدهم شهریو ۱۳۵۷، راهپیمایی چند روز قبل (۱۳/۶/۱۳۵۷) عید فطر بود. در سندی از ساواک ضمن اشاره به راهپیمایی عید فطر، تظاهرات مجدد در منطقه قیطریه تهران در روز شانزدهم شهریور بررسی شده است.(سند شماره ۱)

روزنامه اطلاعات نیز روز شانزدهم شهریور درباره نظر مراجع تقلید راجع به راهپیمایی این روز چنین آورده است:

۱- مرکز بررسی اسناد تاریخ وزارت اطلاعات؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک؛ کتاب یازدهم؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ صص ج و د.

«به قرار اطلاع طی تماس هایی که امروز رهبران دولتی با مراجع تقلید گرفتند مساله عدم صدور اعلامیه برای راه پیمایی امروزتایید شده است ... اما از سوی دیگر زمزمه هایی که از چند روز قبل و بخصوص از صبح دیروز در شهر شنیده می شد حاکی از تعطیل عمومی و راه پیمایی امروز بود. به همین منظور فروشگاه های تهران دیروز شلوغ ترین روز خود را پشت سر نهادند. در کلیه نانوایی ها و قصابی ها و سوپر مارکت ها ازدحام غریبی وجود داشت و مردم آذوقه دو روزه خود را تهیه دیدند. این حرکت نشان دهنده این بود که خبر تعطیلی عمومی امروز و راه پیمایی که قرار بوده است از مسجد قبا در قیطریه آغاز شود چندان هم صورت شایعه نداشته است. اما آنچه به تعطیل عمومی و راه پیمایی امروز که به خاطر حرمت خون کشته شدگان روزهای اخیر صورت گرفت قوت می داد این بود که از دیشب و از نخستین ساعات بامداد امروز مأموران گارد و شهربانی در میادین مختلف و نقاط حساس شهر مستقر شدند و از سوی دستگاه های انتظامی تدارکات لازم برای جلوگیری از تظاهرات انجام گرفت.»(۱)

ضد اطلاعات ژاندارمری هم در این مورد به ساواک چنین گزارش می دهد:

خبر واصله حاکی است تظاهرکنندگان خیابان کوروش کبیر [شریعتی] و سه راه تخت جمشید [طالقانی] به وسلیه نوشته، قرار ملاقات های بعدی خود را به شرح زیر تعیین می نمایند.

فردا صبح محل ملاقات منزل آقای نوری

واقع در آب سردار خیابان شهدا

فردا شب محل ملاقات مسجد قبا

سیار(۲)

سند دیگری از ساواک موضوع اعلام حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر کشور و اعلامیه دولت را درباره آن بیان می کند. این سند قصد دارد چنین وانمود کند که خویشتنداری مأموران نظامی از کشتار مردم جلوگیری کرده

۱- روزنامه اطلاعات؛ ۱۶/۶/۱۳۵۷؛ ش ۱۵۷۰۵، ص ۴.

۲- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک؛ کتاب یازدهم؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ ص ۸.

است. در عین حال این سند نشان می دهد که علل نارضایتی مردم و خواست مشروع آنها از دید مأموران حکومت پنهان نبوده است. (سند شماره ۲)

نوشته های معتبر دیگری نشان می دهد که حکومت نظامی و مقابله با مردم با تأیید مستقیم شخص شاه به اجرا در آمده است.

«طبق منابع موجود شورای امنیت ملی متشکل از نخست وزیر، وزیر امور خارجه، رئیس ستاد ارتش، رئیس ساواک، رئیس شهربانی، فرمانده ژاندارمری و وزیر کشور روز شانزدهم شهریور جلسه ای تشکیل می دهد. در این جلسه سپهبد مقدم رئیس وقت ساواک اظهار می دارد که طبق گزارش های رسیده تظاهرات پنج شنبه (۱۶/۶/۵۷) روز جمعه هم ادامه خواهد داشت و این که «قرار است فردا در مملکت آشوب به پا بکنند و مملکت را به هم بزنند. من مراتب را به عرض اعلیحضرت رساندم که به نظر من ضرورت دارد که اعلام حکومت نظامی بشود.» (انقلاب اسلامی به روایت رادیو بی بی سی، صص ۲۲۸ و ۲۲۹) شاه به مقدم دستور می دهد مساله را در شورای امنیت بررسی کنند. رئیس اداره دوم و سوم ارتش هم که در این جلسه شرکت کرده بودند به برقراری حکومت نظامی تاکید می کنند. پس از این جلسه شریف امامی، نخست وزیر شاه هیات دولت را تشکیل می دهد. اعضای هیات دولت قبل از نیمه شب دور هم جمع می شوند و آنجا سپهبد مقدم و ارتشبد ازهاری رئیس ستاد نسبت به برقراری حکومت نظامی تاکید می کنند. هیات دولت نیز به این موضوع رأی می دهد. شریف امامی در آخرین مرحله برپایی حکومت نظامی را به نظر شاه می رساند و تایید نهایی را از او می گیرد.»(۱)

در پی تصویب قانون حکومت نظامی و اعلام بی موقع و با تأخیر آن، مردمی که بسیاری از آنان بدون اطلاع از مقررات منع آمد و شد به محل راه پیمایی روز هفدهم شهریور آمده بودند، به خاک و خون کشیده شدند. گزارش ساواک درباره واقعه این روز حاوی نکات بسیاری است. (سند شماره ۳)

نخستین بار ساعت شش صبح روز هفدهم، اعلامیه اجرای مقررات حکومت نظامی از رادیو خوانده شد. بر این اساس تنها تعداد اندکی از مردمی که آماده راهپیمایی بودند از این مقررات اطلاع داشتند و مقایسه شعارهای

۱- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک؛ کتاب یازدهم؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ ص ۴۳.

مردم در حرکت اولیه به سمت میدان شهدا و پس از فاجعه، گویای این مطلب است. در ابتدای حرکت به سوی میدان شهدا، شعار بیشتر مردم «نصرمن الله و فتح قریب بود» این در حالی است که پس از کشتار مردم، شعارهایی چون: «قتلگه پهلوی، ژاله تهران شده / قتلگه پهلوی، تمام ایران شده» و «ارتش بگو گل گلوله است؟» به گوش می رسید.

یکی از خبرنگاران حاضر در میدان شهدا، خبرنگار روزنامه فیگارو بود. مشاهدات وی به نقل از روزنامه کیهان چنین است:

«ساعت هشت صبح میدان ژاله، ارتش و نیروهای امنیتی کاملاً در میدان مستقر گشته اند و تمام راه هایی را که به میدان متصل می شود بسته اند. ماسک های ضدگاز، کلاه کاسک ها، سرنیزه ها و تفنگ های نشانه رفته در پرتو نور خورشید می درخشید. راه پیمایان و تظاهرکنندگان کجا هستند؟ بله اینجا هستند. در میدان کوچه ها طوری موضوع گرفته اند که به سختی دیده می شوند و در حالتی جدی و فریب دهنده اما کاملاً هوشیار و آگاه از ریسکی که در پیش دارند، آن هم بدون کوچکترین سلاحی و تنها با دست خالی همراه با فریادها و پلاکاردهایی که در دست دارند. در ساعت ۱۵/۸ از قسمت فرماندهی نظامی صدایی که با بلندگو تقویت شده است چنین می گوید: حکومت نظامی است. به شما دستور داده می شود که متفرق شوید، ما را مجبور به تیراندازی نکنید. جمعیت یکصدا پاسخ می دهد: ما شاه نمی خواهیم، جمهوری اسلامی می خواهیم، مرگ بر شاه جانی. ۳۰/۸ هیجان و اضطراب بیشتر شده و جمعیت فشرده تر می گردد. فریادهای شادی جمعیت حاکی از ورود آیت الله نوری است. وی با جرأت و شهامت به طرف نیروهای امنیتی می رود و پس از مختصری گفت وگو با یکی از افسران باز می گردد و با اشاره سر از جمعیت می خواهد تا به آهستگی روی زمین بنشینند و جمعیت نیز بدون کوچکترین واکنشی به دعوت وی لبیک می گوید. ۱۵/۹ از قسمت دیگر میدان به یکباره صدای رگبار مسلسل ها شنیده می شود. من بلافاصله خود را به روی زمین انداخته و به سختی به طرف پیاده رو می رسم؛ جایی که سربازان ردیف اول بدون وقفه شروع به تیراندازی به طرف ما نموده اند. تیراندازی مدت ۳۰ ثانیه به طول انجامید. تیراندازی به مردم بی دفاع و بی سلاح، چه کار آسانی بود، چرا که جنگ نبود، بلکه یک کشتار دسته جمعی بود. خیابانی که تا دقایقی قبل از انبوه جمعیت سیاه می زد، اکنون پر از اجساد، کفش های خونین، پلاکاردهای پاره و

زخمی هـایی که کشـان کشـان خود را به طرف زخمی دیگر می رساندنـد. در آن طرف پیاده رو و خیابان فریاد ها شدیـدتر و شدیـدتر می گردیـد. فریـادی بـا درد و الم ناشـی از کشـتار بی رحمانه توأم با ذکر خـدا و بیان این جمله که خـدایا، خـدایا تو آگاهی و می بینی که چه کردند.»(۱)

جـان. دی. اسـتمپل که خود از مسؤولین رده بالاـی سـفارت ایالات متحـده امریکا در ایران بود، بعـدها کتابی منتشـر کرد. وی درکتاب خود درباره واقعه میدان شهدا می نویسد:

«بلادرنـگ پس از آغـاز برخورد در میـدان ژاله، مجروحین حـادثه به سه بیمارسـتان واقع در ناحیه روان شدنـد. منابع پزشـکی کشته شدگان را بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر بر آورد کردنـد. در ابتدا دولت مدعی شد که مقتولین ۵۸ نفر بوده اند اما در عرض یک هفتـه این رقم به ۱۲۲ نفر افزایش یـافت کـه بـه ایـن رقم بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ زخمی نیز افزوده گردیــد. در نیـم روز ۸ سپتامبر (۱۷/۶/۵۷) رقم مقتولین اعلام شـده از طرف مخالفین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر بود، امـا طی ۲۴ ساعت تا حدود ۱۰۰۰ نفر بالا رفت ... قبرسـتان بهشت زهرا تنهـا محـل رسـمی دفن مردگـان در تهران به کنترل مخالفین در آمـد و نیز تحریکات قابل توجهی درباره ثبت ارقام قبور مقتولین از هر دو طرف به عمل آمد. پزشکانی که مدت ۳۶ ساعت کار کرده بودند عقیده داشتند که رقم ۳۰۰ تا ۴۰۰ کشته و ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ مجروح که در بیمارستانها و مراکز درمانی درمان سرپایی شده اند برآوردی منطقی است.»(۲)

گفتنی است اعتراض علیه حکومت در تهران، در روز هفـده شـهریور، تنهـا مختص میـدان شـهدا نبود. اسـناد ساواک نشان می دهد که تا پایان این روز، زد و خودروهای خیابانی در سایر نقاط این شهر وجود داشت. (سند شماره ۴)

خاطرات مردمی گردآوری شده در دفتر ادبیات اسلامی درباره واقعه این روز و گزارش سند شماره ۳ ساواک، چنین است:

«مردم به خـاطر این که گـاز اشـک آور اثر نکنـد اول دو تا از این ماشـین های پست را آتش زدنـد، دو تا از این ماشـین وانت پیکان های پست را سوزاندند.

۱- کیهان؛ ش ۱۳۲۳۹؛ ص ۱۸.

۲- جان.. دی. استمپل؛ درون انقلاب ایران؛ ؛ ؛ ص ۱۶۸.

بعد هجوم بردند. به طرف راهنمایی و رانندگی و آنجا را آتش زدند و بعد اداره پست را. طرف های ظهر کوروش پیروزی را در چهارراه کوکاکولا آتش زدند...»

در پی کشتار مردم در روز هفدهم شهریور که جمعه سیاه لقب گرفت؛ آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی تلگرافی خطاب به جعفر شریف امامی نخست وزیر ارسال کرده و به برخورد حکومت با مردم اعتراض نمود. سند شماره ۵ متن گزارش ساواک در این باره و سند شماره ۶ متن تلگراف ایشان به نخست وزیر است.

همانطور که در ابتدای مطلب آوردیم، در پی واقعه میدان شهدا شایعه حضور سربازان اسرائیلی در ایران قوت گرفت. در واقع مردم ایران نمی توانست بپذیرند که هموطن او در لباس ارتشی که بایستی حامی مردم و کشور باشد، در مقابل خانواده اش ایستاده و به سوی او مسلسل بگشاید. ساواک نیز با جدیت تمام در پی تکذیب این شایعه بود. (سند شماره ۷)

علیرغم این که رادیو و تلویزیون نیز در سیطره کامل حکومت نظامی قرار داشت، اما نیروهای طرفدار انقلاب به دنبال اعلام همدردی با مردم بودند. خبری از روزنامه آیندگان در این باره جالب توجه است. این روزنامه اعلام نمود که بعد از ظهر روز ۱۷/۶/۱۳۵۷، شبکه دوم تلویزیون ملی ایران یک موزیک غم انگیز پخش کرد. یکی از مسؤولان تلویزیون که متوجه شد این کار در اعتراض به کشتار مردم تهران در صبح همان روز در میدان شهدا بود، بلافاصله دستور داد آن را قطع کنند و به جای آن برنامه رنگارنگ را که مجموعه نمایش های طنز همراه با رقص و آواز بود، پخش کنند.(۱)

پس از فاجعه میدان شهدا، تعدادی از نیروهای حاضر در صحنه که به نقل از فرمانده گردان ۱۷۴ فرمانداری نظامی در این واقعه فعالیت چشمگیری داشتند، تشویق شدند. (سند شماره ۸)

به غیر از اعتراضات مردمی، اعلامیه دو مرجع بزرگ قم مرحوم آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی و مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی؛ همچنین اعلامیه مشترک این دو مرجع به همراه آیت الله سید

۱- آیندگان؛ ش ۳۲۲۸؛ ص ۱۶.

محمد کاظم شریعتمداری در اسناد ساواک منعکس است. (سندهای شماره ۱۰– ۸)

اسناد شماره ۱۱ تا ۲۲ نشان دهنده وضعیت کلی کشور پس از فاجعه هفده شهریور و برگزاری مراسم مختلف یاد بود برای شهدای این روز است.

یکی از مواردی که در بحبوحه مبارزات مردمی در ماههای آخر حکومت پهلوی به چشم می خورد سکوت اکثر رسانه های غربی، همراهی تعدادی از آنها با حکومت پهلوی و تحریف اخبار مربوط به وقایع ایران است. سندهای شماره ۲۳ و ۲۴ نمونه هایی از گزارشات ساواک را درباره اخبار رسانه های غربی نشان می دهد.

فرماندار نظامی تهران هنگام وقوع فاجعه هفده شهریور ارتشبد غلامعلی اویسی بود. سند شماره ۲۵ گویای سردرگمی فرماندار نظامی وقت و عجز وی از مقابله با مردم است. این سردرگمی به نخست وزیر وقت – جعفر شریف امامی – نیز سرایت کرده بود. وی که خود عامل اصلی اعلام حکومت نظامی و کشتار مردم بود، در پایان سخنانش در مجلس شورای ملی به «روان پاک در گذشتگان در وقایع اخیر درود فرستاد.»

شریف امامی هم به دنبال تبرئه خود بود، هم در پی فریب مردم و هم مانند کسی که بن بست رسیده بود به هر دری می زد. (سند شماره ۲۶)

یکی از موضوعاتی که مردم شرکت کننده در راهپیمایی روز هفده شهریور و بازماندگان شهیدان و مجروحان حادثه در پی آن بودند، اطلاع از نظر رهبر انقلاب حضرت امام خمینی(ره) در این باره بود. اعلامیه امام (ره) که بلافاصله پس از این واقعه در نجف منتشر شد و به سرعت اکثر مردم ایران از آن آگاهی یافتند، در واقع به حرکت مردم مشروعیت بخشید و مردم، شادمان از مهر تائید مرجع و رهبرشان (متن کامل اعلامیه ها و پیامدهای امام در پایان اسناد ضمیمه آمده است.) به مبارزه تا سرنگونی حکومت پهلوی ادامه دادند.

ایران در آستانه انفجار

[نوشته: کنت لابیچ؛ تهران/پاول مارتین؛ تهران/ اسکات سولیوان؛ واشنگتن]

ترجمه: حبیب یوسف زاده.

منبع: نیوزویک؛ ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸؛ صص ۲۱ و ۲۲.

هفته گذشته جمعیتی که پیشاپیش آن نوجوانان و زنان محجبه حرکت می کردند، در میدان ژاله واقع در مرکز تهران تجمع کردند. آنان که خشمگین از برقراری حکومت نظامی از ساعاتی پیش بودند، با سر و صدا از دعوت آیت الله نوری که یک رهبر مذهبی است و آنان را به پراکنده شدن ترغیب می نمود، سرپیچی کرده و سپس به پرتاب سنگ و آجر به سوی سربازان پرداختند.

خیل جمعیت ضمن تحمل دردهای حاصل از شلیک گاز اشگ آور، به تدریج خود را به صفوف سربازان نزدیک ساختند. سربازان تفنگ های نیمه خودکار خود را بالا آورده و تیر هوایی شلیک کردند. اما وقتی دیدند جمعیت به پیشروی خود ادامه می دهد، تفنگ ها را به سوی آنان نشانه رفتند و جمیعت را پی در پی به رگبار گلوله بستند. تظاهرکنندگان کشته شدند؛ طبق پاره ای از آمار غیررسمی، تعداد کشته شدگان یکصد نفر است. این درگیری تاکنون

خونین ترین درگیری بوده که در طول مبارزه قدرت به وقوع پیوسته است؛ مبارزه ای که از نه ماه پیش ایران را در برگرفته است.

به نظر می رسد این خشونت، علامت مرحله بحرانی جدیدی از مبارزه محمدرضا شاه پهلوی برای دفاع از سلطنت خود، در برابر حملات رهبران مذهبی و خیل پیروان جوان آنان باشد. قبل از تیراندازی در میدان ژاله، هفته گذشته در بسیاری از شهرهای بزرگ کشور راهپیمایی های اعتراض آمیز گسترده ای که رفته رفته شدیدتر هم می شد؛ همچنین جنگ های وحشیانه خیابانی به وقوع پیوسته بود.

برای نخستین بار مخالفین آشکارا از برکناری و حتی مرگ او [شاه] دم می زدند و نیروهای مسلح را به سوی خود جذب می کردند. یکی از تظاهرکنندگان تهرانی با غرور اظهار داشت: «تعدادمان زیادتر از آن است که بتوانند بر ما چیره شوند. اگر حالا به ما حمله کنند، کشتاری به راه می افتد که تا ابد موجب سرافکندگی شاه باشد.»

شاه برای متوقف کردن آنچه به طور فزاینده قدرت او را - که زمانی بلامنازع بود- تهدید می کند، دستور سرکوب شدید توسط ارتش توانمند ایران را صادر نمود. یک دیپلمات غربی هفته گذشته به پاول مارتین - martin paul - خبرنگار مجله نیوزویک در تهران گفت: « این یک جنگ قریب الوقوع است. شاه باید شورش را سرکوب کند. آینده او به مخاطره افتاده است.»

با برقراری مقررات منع آمد و شد از صبح تا شام، در اواخر هفته، کشور نسبتاً آرام بود؛ اما شاه دیدارهای رسمی خود را از رومانی و آلمان شرقی، لغو کرد و در خانه ماند تا با فرماندهان ارتش در کاخ نیاوران تهران همفکری کند. علیرغم استقرار تانک های ارتش در نقاط حساس شهرها و گشت زنی گشتی های پیاده نظام در خیابان های تهران، مخالفین وی در ادامه مبارزه راسخ تر گردیده اند.

ص:۱۱۴

یکی از مخالفین می گفت: «این حقیقت کماکان وجود دارد که بیش از هشتاد و پنج درصد ملت مخالف وضعیت کنونی است و ما می توانیم و خواهیم توانست آن را با توسل به زور تغییر دهیم.»

یک دیپلمات غربی این معضل شاه را با جملات دیگری بیان کرد:

«این درست است که برای سرکوب شورشیان از ارتش استفاده شود، اما او (شاه) تا کی می تواند زندگی در حالت محاصره را تحمل کند.»

آخرین خشونت در اوایل هفته که مصادف با جنبش مذهبی [عید فطر] بود، آغاز شد. در مراسم گرامیداشت پایان روزه ماه مبارک رمضان و با ترغیب روحانیون که رهبران مذهبی کشور به شمار می روند، جمعیت در شهرهای بزرگ به خیابان ها ریختند تا به اتفاق سربازان شادمانی نموده و آنان را گلباران کنند؛ اما تظاهرات به سرعت چهره زشتی به خود گرفت و به جای شعارهای برادری، تظاهرکنندگان فریاد «مرگ بر شاه» سر دادند.

بعضی، پلاکاردهایی مبنی بر این که خواهان انتقام از شاه خونخوار و ایادی امپریالیسم امریکایی وی هستند، در دست داشتند و خواستار یک جمهوری سوسیالیستی بر اساس اسلام بودند.

یکی از درباریان به خبرنگار نیوزویک گفت که معلوم بود هنگامی که شاه از اوضاع جمعیت [تظاهر کننده] مطلع شد، جا خورده و فرمود: «وخامت اوضاع بسیار فراتر از حد انتظار شده است.»

اواسط هفته، روحانیون اعتراضاتشان را شدت بخشیدند و [مردم را] به اعتصاب عمومی فرا خواندند. تشکیل هر گونه اجتماعات گروهی در حال حاضر از سوی دولت ممنوع شده است. شاه تظاهرکنندگان را متهم کرد که شرایطی به وجود آورده اند که برای هیچ ایرانی میهن پرستی قابل تحمل نیست. شاه ضمن اعلام حکومت نظامی، تیمسار غلامعلی اویسی را که یک تندرو است، به سمت فرماندار نظامی پایتخت منصوب کرد و تانک ها و نیروهای

نظامی را برای برقراری نظم به کار گرفت. در پاسخ به ندای روحانیون که از بلندگوهای نصب شده بر ماشین ها در محله های مسلمان و فقیرنشین تهران به گوش می رسید، جوانان به خیابانها ریختند تا سربازان را مورد ضرب و شتم قرار دهند. تظاهر کنندگان پلاکاردهایی با خود آوردند و خودروها را برای بستن خیابان آتش زدند.

در یک نقطه، معترضان، یک [نفر بر زرهی] چیفتن را که قصد داشت از بخش بازار شهر عبور کند، با کوکتل مولوتوف متوقف کردند. نفر برزرهی پر از سربازان آماده رزم، با انفجار مخزن گاز خودرویی شعله ور شده و با پرتاب پاره های خیره کننده آتش به هوا، متوقف شد. سرانجام تانکی ظاهر شد و آهن پاره های سوخته را از سر راه برداشت.

با کشیده شدن درگیری به شب، آسمان مرکز شهر پایتخت، از درخشش نور سرخ رنگ ناشی از شعله هایی که از تعدادی مغازه و چند ساختمان دولتی زبانه می کشید، روشن شد.

در واشنگتن، معاون وزیر خارجه - وارین کریستوفر - مردی که هنگام حضور سایروس ونس در کمپ دیوید در راس کار قرار می گیرد، «گروه کار ایران» را تشکیل داد. تشکیل این گروه کاری، نشانه این است که وضعیت به مرحله بحرانی رسیده است. مسؤولان امریکایی از ۴/۰۰۰ تبعه این کشور در ایران، خواستند «آفتابی نشوند». یک نفر از مسؤولان وزارت خارجه می گفت: «اوضاع بسیار بد است. مسأله ای که واقعاً مشکل شده، این است که شورش چنان شتابی گرفته که توقف آن در کوتاه مدت، بسیار دشوار است.»

فرصت مانور

آنچه مقامات ایالات متحده را نگران ساخته، این است که شاه از هر سو توسط مخالفین تحت فشار قرار گرفته و فرصت اندکی برای مانور دارد. یکی

از دیپلمات های مقیم ایران اظهار می کرد: «شاه همه چیز را امتحان کرده و هیچ کدام سودی نداشته است.»

رژیم غیر مردمی

شاه اخیراً برای تامین خواسته های طبقه متوسط معترض در حال رشد و کاهش نقش مستبدانه اش در حکومت، آزادی بیشتری به مطبوعات اعطا کرده است.

وی به دادگاههای نظامی دستور داده تا محاکمه مخالفان در دادگاههای مدنی صورت گیرد. حتی اعلام کرده که به مخالفین اجازه شرکت در انتخابات پارلمانی سال آینده داده خواهد شد.

اما تدابیر شاه برای مدرنیزه کردن کشور تنها به خشم مخالفین مسلمان وی دامن زده است؛ مخالفینی که در برابر این مدرنیزاسیون و هرگونه اقدامی برای پیروی از غرب، ایستادگی می کنند.

آنان خواستار رجعت به اصول قاطع اسلامی هستند که [نوشابه های] الکلی را حرام می داند... شاه برای آرام کردن روحانیون، در ماه گذشته، کابینه جدیدی متشکل از بیست و دو نفر، به ریاست جعفر شریف امامی تشکیل داد. نخست وزیر همچنین با اعطای برخی امتیازات جزئی موافقت کرده است، یکی این که تقویم فارسی را که خود وی دو سال پیش تغییر داه بود، اصلاح کرد؛ تنها عضو زن کابینه را برکنار کرد؛ همچنین اشاره کرد که ممکن است حتی برای مذاکره حضوری با آیت الله روح الله خمینی که در تبعید به سر می برد، اعلام آمادگی کند.

اما اقدامات شاه در مسیر مسالحه و سازش برای آرام کردن مسلمانان به شکست انجامید و هفته گذشته چاره ای جز توسل به ارتش باقی نماند. در حال

حاضر اکثر دیپلماتها معتقدند که ارتش وفادار خواهد ماند و شاه این طغیان ناگهانی را پشت سر خواهد گذاشت.

یک مقام بلند پایه وزات امور خارجه اظهار داشت: «درخصوص وفاداری ارتش شکی نداریم. ارتش تا اینجا نشان داده که نظم را اعمال و حفظ کرده است.»

دست کم برخی از ایرانیان از خود می پرسند که سربازان شاه تا چه موقع در دفاع از بی وجهه ترین رژیمی که تاکنون بر سرکار بوده، هموطنان خود را نشانه خواهند گرفت.

یک نفر غربی نیز هفته گذشته در تهران گفت: «شاه به ارتش [خوب] رسیده است، اما آنچه روحانیان می گویند خیلی دور از ذهن یک سرباز عادی نیست.»

شاه با تکیه همه جانبه بر ارتش به قماری مأیوسانه دست زده است؛ قماری که به هیچ وجه نمی توان به برنده شدن در آن اطمینان داشت.

ص:۱۱۸

سرزمین پاره پاره شاه

«تایم؛ ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸؛ ص ۱۶- ۱۰؛ ترجمه: محمود کریمی شفیعی»

مردم هر روز راهپیمایی می کردند. دهها هزار تن از تظاهر کنندگان مخالف و قدرتمند، با سردادن شعار از خیابان های تهران، پایتخت نامأنوس، رد می شدند. مردم با فریاد و طنین صدای مخالفین، به جوش و خروش در آمدند. موضوع اعتراض مردم، سیاستهای فرمانروایی محمدرضا شاه پهلوی، بود. برخی پلاکارتهایی با خود حمل می کردند که خواستار خلع شاه بود. سایرین خواستار بازگشت آزادی های سیاسی و مدنی نادیده گرفته شده ی گذشته و اجرای قوانین اسلامی بودند. حتی تعدادی خوستار قانونی کردن حزب توده، حزب کمونیست غیرقانونی ایران، بودند. جمعیتی که به بیش از ۱۰/۰۰۰ نفر می رسید، نمونه مختلط و گاهی نامتجانس جامعه ایران بود؛ دانشجویان مخالف با شلوارهای جین، زنان با پوشش چادر مشکی - حجاب سنتی - از سر تا پا، روستاییان، بازرگانان و مهمترین آنها روحانیان مسلمان با ریش و عبای مشکی رهبران مذهبی شیعه که ۱۳٪ از جمعیت ۴/۳۴ میلیون نفری مردم ایران از پیروان آنها هستند. مبارزه با رهبری شاه، او و تیمسارهای بیدادگرش را که معتقدند تظاهرات از اقتدار شاه - و به نوبه خود اقتدار ارتش - خواهد کاست و باید با آن مقابله کرد، گیج کرده است. یکی از افسران ارتش اعلام کرد ما به نقل از لینکلن به شاه گفتیم که «خانه پاره پاره دیگر روی پای خود نمی ایستد.»

ص:۱۱۹

یکی از تیمسارها به شاه گفت: «تحمل وضعیت کنونی برخلاف غرور نظامی ماست.»

صبح روز بعد [۱۷/۶/۱۳۵۷] در پی مذاکرات طولانی کابینه دولت که تا دیر وقت ادامه یافت، نخست وزیر شریف امامی، به مدت شش ماه مقررات منع عبور و مرور (حکومت نظامی) اعلام کرد. تهران مدت ربع قرن، تحت فرمان نظامی ها نبود. تظاهرات روز بعد [۱۷/۶/۱۳۵۷] بار دیگر آغاز شد و این بار با زد و خوردهای آتشین و مرگبار پایان یافت. ظاهراً بسیاری از تظاهرکنندگان، اعلام حکومت نظامی را از رادیوی ایران نشنیده بودند؛ و یا اینکه خود به عمد تقابل با آن را برگزیدند. میدان ژاله در مرکز شهر تهران، مملو از هزاران تظاهر کننده بود. رهبر مذهبی محلی [یحیی نوری] از آنها خواست متفرق شوند، اما مردم امتناع ورزیدند. دسته ای از موتور سواران و در پی آنان گروهی از زنان و بچه های کوچک به سوی جوخه های سربازان ارتش حرکت کردند. سربازان پس از هشدار مکرر، نارنجک های گاز اشک آور را به سمت جمعیت پرتاب نموده و سپس تیر هوایی شلیک کردند.

هنگامی که جمعیت جلوتر آمد، سربازان تفنگ خود را پایین آورده [و بر روی مردم] آتش گشودند. اوایل شب، پس از آن که اجساد قربانیان در خودروهای ارتش جای گرفته و از منطقه دور شد، دولت اعلام کرد که ۸۶ نفر که بیشتر زنان و بچه ها بودند، کشته و ۲۰۵ نفر دیگر زخمی شده اند. این هفته، هم برای شاه متکبر و هم برای مردم رنجیده، هفته نگران کننده ای بود. با این حال این هفته همه منتظر وقوع [حادثه] بودند. ماهها بود که احساسات مخالفین شاه، به ویژه روحانیون شیعه و پیروان آنها، هر روز علنی تر می شد.

سه هفته قبل، آتش افروزان(۱) [تروریستها] در حرکتی دیوانه وار و گمراه کننده سینمایی از آبادان را به آتش کشیدند که ۳۷۷ نفر را به کشتن داد. دو هفته پیش، شاه در تلاش برای آشتی با محافظه کاران مذهبی، شریف امامی را به

۱- - با توجه به اسناد و مدارک موجود و قضاوت عادلانه افکار عمومی پس از وقوع این حادثه دردناک برای کسی جای تردید نگذارد که عامل آن کسی جز رژیم پهلوی نبود. حوادثی چون به آتش کشیده شدن مسجد جامع کرمان و هفده شهریور بر داوری ملت ایران صحه گذارد.

نخست وزیری منصوب کرد. این انتصاب بیشتر به این دلیل بود که وی نزد روحانیت میانه روی مسلمان ایران، مورد احترام بود. شریف امامی کازینوهای قماربازی را بست و سایر اعمالی را که از نظر شیعیان، توهین آمیز است، کاهش داد. وی همچنین ممنوعیت تشکیلات احزاب سیاسی را لغو کرد و تنها کمونیستها غیرقانونی شمرده می شدند. یکی از روحانیون در این باره گفت: «بهار پراگ، زیاد دوام نخواهد یافت.» آیا شاه این موضوع را می فهمد؟

مخالفت با شاه از بخش سیاسی منفردی مانند کمونیست ها و یا گروه خاص فرهنگی مانند محافظه کاران مذهبی که پرسرو صدا ترین دشمنان او هستند، ناشی نمی شود. این حقیقت مشکلات بسیار شاه را بیش از پیش آشکار می کند. ناهمگونی عقاید مختلف، گروههای سیاسی و مذهبی را در مقابل یکدیگر قرار نمی دهد. مارکسیست های افراطی چپ، روشنفکران تحصیلکرده ی غرب، پیشه وران، بازرگانان، متعصبین مذهبی افراطی راست و روحانیان، همه به دلیل انزجارشان از دستاوردهای منحط تجددگرایی، در یک ردیف قرار گرفته اند. آنچه که قطعاً در میان معترضین مشترک است، نارضایتی و نفرت نسبت به ناکامی بسیاری از برنامه های اقتصادی شاه است، تورم رو به افزایش حاصل از ثروت نفت، نادیده گرفتن حقوق سیاسی و سالها حکومت نامهربانانه و سرکوبگرانه. یکی از کارشناسان وزارت خارجه آلمان غربی می گوید : «برای مدتهای طولانی شاه نسبت به گروههای فشار سیاسی اعم از چپ و راست اعتنایی نداشت، آنان را مشتی آشوبگر به حساب آورده و نادیده می گرفت و اطمینان داشت که ترقی سریع اقتصادی ایران، اکثریت مردمش را راضی خواهد کرد. همچنین او گمان می کرد می تواند با شیوه سنتی ِ «دست زور و خرد کننده»، امور را تحت کنترل داشته باشد. واضح است که این اقدام کارگر نبود.

بی تردید این ناکامی موجب مداخله ی امریکا و ماجراجویی شوروی شد، زیرا منطقه اهمیت استراتژیکی بسیاری دارد.

درباره ی مداخله ی شوروی در ایران، امریکا علناً اظهارنظر نکرده است، اما برخی از ناظران آن را محتمل می دانند. مسکو به فعالیت سیاسی در تهران ادامه می دهد، فعالیتی که بسیار گسترده تر از فعالیت سیاسی امریکا است. رؤسای اطلاعات جاسوسی امریکا، معتقدند که سفارتخانه [شوروی] پوششی برای تعداد کثیری از عوامل کا گ ب است، اما هدف مسکو چیست؟ یکی از سران

غربی می گوید : «از دیدگاه شوروی بازی در این جا [در ایران] بسیار ساده است : هرچه بدتر، بهتر. شاه دشمن آنها است و هرکسی که مخالف او باشد، مورد حمایت قرار می گیرد.» یکی از دیپلماتهای سابق امریکا [در ایران] می افزاید: اگر شما در کرملین بودید و به حساس ترین نقطه، خلیج فارس، برخورد می کردید، باخود می گفتید که چه کنیم. شما قفس پرنده (شاه) را به شدت تکان می دادید. این چیزی است که آنها [شوروی] انجام می دهند. اما بیایید بی صداقت نباشیم و نگوییم که همه کمونیست هستند. این حقیقت ندارد. این، بازی قدرت سیاسی است که ما انجام می دهیم؛ این ایدئولوژی نیست.»

با وجود این، شاه عقیده دارد که آشفتگی اخیر ایران را می توان حاصل توطئه های کمونیست ها دانست، آنچه که وی، آن را همیشه ریشه مشکلاتش دانسته است. ماه گذشته شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی این بحث را تکرار کرد. وی گفت: «امروز توطئه همان است و اطلاعات زیادی در اختیار دارم که نشان می دهد شورشیان دستورات را از کمونیست ها می گیرند.» میزان نگرانی در رژیم شاه آن چنان است که در محافل سطح بالای حکومت صحبت از مجرم احتمالی دیگری نیز به میان آمده و آن سازمان سیاست . سازمان سیا، متهم به نفوذ عمدی در مخالفت هاست تا در صورت سرنگونی شاه عواملش در دولت جدید نیز در جای خود باقی بمانند. به هر صورت، حقیقت این است که مسایل داخلی ایران شاه را در آستانه ی مصیبتی قرار داده است . هنگامی که نارضایتی ها افزایش یافت، مردم ایران به رهبران مذهبی و اسلامی خود - روحانیان - که ظاهراً اعتراضات زیادی دارند، رجوع کردند. زندگی روزانه مردم در ایران، سال ها توسط روحانیان محافظه کار شیعه هدایت شده است؛ کسانی که نه تنها در حیات روحانی، بلکه در فرهنگ غیر روحانی و نهادهای اقتصادی کشور نیز نفوذ دارند.

بدین سان رهبران شیعه هنگامی احساس نگرانی کردند که شاه ایجاد ملتی به سبک غربی قرن بیستم آغاز کرد. وی مبارزه خود را انقلاب سفید (به دلیل عدم خونریزی) نامید و بعدها نام آن را به انقلاب شاه و ملت تغییر داد، اما این تغییر نام، مانع از برخورد غیرقابل اجتناب فرهنگ ها نمی شد. شاه برخلاف میل روحانیان، فرمان اصلاحات ارضی گسترده را صادر کرد ...

ص:۱۲۲

وی دستور اعطای امتیازات تازه برای زنان، از جمله حق رأی و شرکت در مؤسسات آموزش عالی را صادر نمود. در ژوئن ۱۹۶۳[۱۳۴۲. ش]، روحانیان که نتوانستند مانع از اصلاحات شاه شوند، از مردم خواستند که به خیابانها بریزند. تظاهرات به شورش تبدیل شد و شاه نیروهای نظامی اش را به صحنه آورد. شورش چندین روز بعد متوقف شد، ۲۰ تن کشته شدند و رهبر روحانیان مخالف، آیت الله خمینی، تبعید شد.

[آیت الله] خمینی در عراق به سر می برد و هنوز هم مخالفت علیه شاه را رهبری می کند. وی ماه گذشته اعلام کرد : «تا نابودی حکومت پهلوی و محو تمام آثار حکومت جور از پا نمی نشیند.» [آیت الله] خمینی با تمسخر وعده شاه برای برگزاری انتخابات آزاد در سال آینده گفت : «مادامی که قدرت شیطانی شاه برقرار است، حتی امکان انتخاب یک نماینده ی واقعی از مردم وجود ندارد.»

قماربازی، روسپیگری و روسپینگاری به عنوان جلوه های تجدد به حساب می آید. محدود کردن آزادی های مدنی از جمله مطبوعات و مجامع سیاسی، نمونه های دیگری از اراده شاه مبنی بر بی نصیب گذاشتن شیعیان از قدرت و تغییر کشور به یک کشور غیرمذهبی محسوب می شود...

قلب مخالفت های اسلامی داخلی ایران، قم، شهر ۳۰۰/۰۰۰ نفری است که همطراز با نجف در عراق به عنوان یکی از بزرگترین مراکز تعلیم شیعه ی جهان است. قم، که در ۵۷ مایلی جنوب تهران واقع شده، سمبل و نمونه ی ایرانی است که روحانیان مشتاق آن هستند... هیچ بار یا مشروب فروشی وجود ندارد... تمام زنان چادر سرشان می کنند ...

مساجد قم صرفاً مکان های تعلیم و نماز نیستند. این مساجد گذشته از این، مراکزی برای فعالیت سیاسی شده اند. یکی از وکلای مخالف می گوید : «به ما اجازه نداده اند احزاب سیاسی تشکیل دهیم. هیچ روزنامه ای از خودمان نداریم. اما رهبران مذهبی یک سیستم ارتباطی درون ساخته دارند. آن ها در خلال مراسم هفتگی شان در مساجد و با استفاده از شبکه ارتباطی روحانیان در سراسر کشور، به آسانی با توده های مردم ارتباط دارند. بدین خاطر است که بسیاری از عناصر غیرمذهبی مخالفت خود را در پوشش مذهب پنهان می دارند. این شبکه به قدری فراگیر است که برخی از مخالفین ایرانی غیرمذهبی از جنبش روحانیان برای اهداف خودشان استفاده کرده اند. چندی پیش مخالفینی که

امیدی نداشتند مؤثر باشند، زیر لوای انگیزه های مذهبی، در عراق به [آیت الله]خمینی پیوستند ...

بسیاری از مخالفان، فعالان مسلمان هستند که در طلب خواسته های خود برای یک دولت اسلامی از روحانیان پیروی می کنند. تعداد کثیر دیگری به خاطر انتظارات رو به تزاید، به انقلاب روی آورده اند ... تا به حال دانشجویان ایرانی خارج از کشور،تأثیر بیشتری داشتند. امسال ۱۰۰/۰۰۰ نفر از دانشجویان ایران در سایر کشورها- تنها بیش از ۳۷۰۰۰ نفر در امریکا – در حال تحصیل هستند، زیرا، در دانشکده های خودشان جایی برای آنها وجود ندارد. آنها تقریباً در تمام شهرهای بزرگ جهان با خشم و صدایی رسا علیه شاه صف پرسر و صدایی تشکیل داده اند و با سردادن شعارها در مترو لندن یا تظاهرات در لس آنجلس، واشنگتن یا نیویورک مخالفت خود را به همه نشان می دهند. بسیاری از آنها در حین تظاهرات از ترس عوامل ساواک، پلیس مخفی خشن ایران، یا از ترس عناصر موجود در سایر کشورها که علیه آنها اطلاعات جمع آوری می کنند، ماسک بر صورت می زنند. طبق قانون اساسی ایران، انتقاد از شاه، حتی در خارج، جرمی قابل مجازات است که سه تا ده سال زندان دارد. تعدادی از دانشجویان خارجی هر چه می گویند حاکی از انزجار نسبت به شاه و محکومیت حامیان امریکایی اوست. فیلس بنس، یک وکیل کالیفرنیایی، با ارائه نام ۱۶۵ نفر از دانشجویان ایرانی که هفته گذشته در تظاهرات لس آنجلس دستگیر شده اند می گوید : «ایران در خاورمیانه بازار مهمی شده است. شاه ابزاری برای شرکت های امریکایی است.»

عده ای نیز می گویند برنامه مدرنیزاسیون شاه به طور گسترده یک افسانه است. فرهاد احیاء، سخنگوی انجمن دانشجویان ایرانی در اوکلا (U.C.L.A) تأکید دارد که «مردم علیه رژیم شاه مبارزه می کنند، به دلیل این که شاه هرگز اصلاحات ارضی انجام نداده است. او هرچه کرده بازگشت به گذشته بوده. مردم از آموزش و پرورش برخوردار نیستند. آنها بهداشت ندارند.»

شاه اغلب به دلیل برخورداری از زندگی مجلل، در حالی که مردمش از تنگدستی در مشقتند مورد انتقاد قرار می گیرد ... شاه و همسرش، ملکه فرح، ۴۰ ساله، ولیعهد رضا، ۱۸ ساله، و سه بچه دیگر، در میان پنج کاخ ایران رفت

ص:۱۲۴

و آمد دارند. شاه از بازی خوب تنیس، اسکی در سنت موریس، پرواز با جت استار(۱) خود لذت می برد...

شش دهه قبل از این، پدر وی که افسر ارتش بود، با یک کودتای نظامی - سال ۱۹۲۱ - قدرت را تصاحب کرد. در ۱۹۴۱، هنگامی که مهمترین نیاز [متفقین] به راه مطمئنی برای ارسال تجهیزات جنگی به روسیه بود، پدر شاه، به دلیل جانبداری از آلمان وادار به استعفا شد. نیروهای بریتانیا و شوروی ایران را به اشغال خود در آوردند و بعد محمدرضا پهلوی ۲۲ ساله به قدرت رسید...

اقدامات شاه که اغلب با شیوه دیکتاتوری آشکار و گاهی اوقات با شکنجه و ارعاب اجرا می شد، قابل توجه بود...

شاه علیرغم ترسش از روسها، کمک گسترده ای از اتحاد جماهیر شوروی دریافت می دارد. پروژه هایی از قبیل کارخانجات استخراج و ذوب فلزات، تسهیلات مهندسی و خط لوله ی اصلی سراسری ایران، با کمک شوروی آغاز شده است. در اواخر ماه مارس، شوروی کوره ذوب جدیدی در اصفهان ساخت که در پی آن تأسیسات گدازش و نورد هم به زودی راه اندازی می شود... در عین حال مسکو دشمن هم هست، شاه با تشخیص این مطلب و نقش محوری که به عنوان ژاندارم خطوط نفتی خلیج فارس دارد، فرماندهی یکی از متقدرترین ماشین های جنگی خاورمیانه را درست گرفته است. در طول ۲۰ سال، وی زیردریایی از آلمان غربی، تانک از انگلیس و ناوچه های جنگی از هلند خریده است... واشنگتن ارتش شاه را نیروی کاملاً مجهز و وفادار به خود ارزیابی می کند. نیروی انسانی ارتش شامل ۲۲۰ هزار نفر، همراه با ۳۰۰ هزار نفر ذخیره است. سرمایه گذارهای عظیم در امور نظامی، شاه را در معرض این انتقاد قرار داده که مقداری از این پول که وی برای حفظ تابعیت ارتش از خودش خرج کرده، می بایست برای توسعه ی اوضاع زندگی غیر نظامیان به مصرف می رسید. تهران با کمبود شدید آب مواجه است. هزینه های مسکن سرسام آور است. کاهش درآمد نفتی در سه سال گذشته به دلیل سقوط ارزش دلار، ایران را از لحاظ مالی دچار مشکل کرده و به آشکار شدن برخی از اشتباهات انجامیده است.

ص:۱۲۵

۱- Jet star.

در این میـان توقعـات فقرا و طبقـات متوسط نادیـده گرفته شـده است. اجاره ی آپارتمان دو اتاقه ی معمولی در تهران به میزان ماهانه ۱۰۰۰ دلار افزایش یافته است. برای ویلاهای مجلل در بخش شـمال شـهر، اجاره ی ماهانه ۵۰۰۰ دلار صرف می شود و برای تحویل یک اتومبیل ۶۰۰۰ دلاریِ ساخت ایران، باید یک سال در انتظار بود.

اثرات این«پیشرف» اغلب مصیبت بار بود. صـدها هزارتن از روسـتائیان به طمع یافتن کار سودمنـدتر در شـهر، از دهکده های بومی خود گریختند و زمین های کشاورزی خود را گذاشتند تا به بیابان تبدیل شود.

در این موقع، ایران، که سالهـا خودکفا بود، ناگهان مجبور شـد بیش از ۶۰٪ از محصولات غـذایی خود را وارد کند. علاوه بر مواد غـذایی، بیش از یـک میلیون کارگر خارجی وارد ایران شدنـد. راننـدگان کامیون پاکسـتانی و فلیپینی، مهندسـین هنـدی، کارگران کره ای و ژاپنی وارد کشور شدنـد. به این عده بایستی بیش از ۴۰۰۰۰ پرسنل غیرنظامی و نظامی امریکا که اطلاعات و آموزش آنها برای تسلیحات و صـنایع جدید مورد نیاز بود، اضافه شود. اکثر روسـتائیان هنوز فاقد آب لوله کشی، فاضلاب، برق و پزشـک هسـتند. بیشـتر ایـن آشوبهـا از این حقیقت ناشـی می شـود که پروژه هـای بازرگـانی توسـط گروه کـوچکی از تکنوکراتهـای تحصـیل کرده ی غرب به امضاء رسـیده است؛ کسانی که از طبعات برنامه ها که ممکن بود در آینـده روحیه ی ایرانی را تغییر دهد، اطلاع نداشتند.

به عنوان نمونه پروژه های مسـکن برای اکثر ایرانیان ناامیدکننده است؛ مردمی که سنت آنها خواستار سبک معمولی است و بر تفکیک فضای خصوصـی تأکید دارد. بسیاری از ساکنان این مجتمع ها احساس می کنند که در انظار عمومی به سر می برند و از آن نفرت دارند. احسان نراقی جامعه شناس که دکترای خود را از سوربن گرفته، معتقد است تحت تأثیر توسعه ی اقتصادی، فرهنگ ایران به شـکلی زیانبار و غم انگیز نادیـده گرفته شده است. وی می گوید: با تأکید بر جنبه های مادی زندگی، هویت فرهنگی خـود را از دست داده ایم. امیرکـادوی، ۳۸ سـاله، سـردبیر روزنامه ی کیهان، بزرگترین روزنامه ی ایران با شـمارگان ۷۰۰۰۰۰ نسـخه می افزاید: روند غربزدگی با ریخت وپاشها به ما چه می دهد؟ بانک های غربی، تفنگهای غربی، پلیس مخفی غربی، ساختمـان غربی. بنـاست اینهـا مشکلاتمان را حـل کننـد. امّا آیـا حـل می کننـد؟ من گمان نمی کنم. ما بایـد فرهنگ خودمان را داشته باشیم ... دکتر هما دارابی کیهانی؛ ۳۸

ص:۱۲۶

ساله، پزشک متخصص اطفال و روانکاو کودکان، فارغ التحصیل از نیویورک به ذکر تجربیات خود در یک روستای کوچک ایرانی می پردازد. وی می گوید: «مردم مثلی دارند که می گوید : اولین بچه مال کلاغ است، این یعنی احتمال این که بچه زنده بماند، نیست! شنیدن این موضوع تلخ و ناگوار است. میلیونها صرف ساخت کازینوهای بزرگ و قماربازی می شد. فساد اطراف ما را گرفته است. حال آن که بچه ها می میرند؛ چون آب آلوده می آشامند. [در ایران] برای بیماری های واگیردار واکسنی وجود ندارد. آیا اکنون تعجب می کنید که چرا ما بی طاقت شده ایم؟ شاه خیلی دیرتر از آنچه که باید و به بهایی بسیار گزاف، ماهیت واقعی نارضایتی مردم ایران و نقش خود را در ایجاد آن درک کرده است.»

در جوامع دیگر که توسط فرمانروایان مقتدر اداره می شوند، نظیر: «لی کو آن یو»(۱) در سنگاپور، «لئوپولدسنگور»(۲) در سنگال و «تیتو» در یوگسلاوی، توده های فرهیخته و باسواد موفق شدند پیشرفت سیاسی را با توسعه ی فرهنگی و اقتصادی هماهنگ کنند. اما جامعه ی منحصر به فرد ایران، که تحت تأثیر ساختار مذهبی خاص خود قرار داشت و قرنها ریشه داشته، به سادگی نمی تواند خود را با این به ظاهر تحولات هماهنگ کند. شاه نتوانست بفهمد که تغییرات شگرفی که در خیال خود برای پیشرفت اقتصادی ملت دیده بود، نیاز به توسعه ی سیستم سیاسی قابل قبولی هم داشت. وی بر ارتش و مؤسساتی که در ارتباط با قدرت اجرایی هستند، تمرکز کرده است.

مجلس، مطبوعات، شوراهای شهری، قوه قضائیه، اتحادیه های تجاری و مؤسسات شغلی هیچ فرصتی برای پیشرفت نداشتند؛ در همین حال فساد ادامه دارد. حق العمل ۱۰٪ ده درصدی فروش تسلیحات مرتباً به جیب تیمسارها و سایرین در دربار و دولت شاه می رود. تحریم حق اعتراض در ایران، همچنین گزارشات مستند درباره وجود شکنجه در ۱۹۷۵ م، باعث شد تا سازمان عفو بین الملل بگوید که: «در زمینه ی حقوق بشر هیچ کشوری در جهان سابقه ی بدتر از ایران ندارد.»

۱- Leekaanyew.

۲- ۲ – Leopld Senghor.

نفرت غریزی شاه از دموکراسی، وی را برآن داشت که در همان سال به سیستم دو حزبی در کشور پایان دهد و رستاخیز (حزب رستاخیز) را به عنوان تنها سازمان سیاسی ایران تأسیس کند. امیرعباس هویدا، نخست وزیر ایران -۱۹۶۵ م تا ۱۹۷۷ م — حال تصدیق می کند که اهمال در آزادی های سیاسی اشتباه بود.

بسیاری از ناظران امریکایی معتقدند که شاه مشکل خود را خود ایجاد کرده است. پرفسور جی سی هرومیتس(۱) رئیس مؤسسه ی خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می گوید: «شاه در اقتصاد و سیاست خارجی خود انعطاف ناپذیر بود. اما به مردم ایران هیچ آزادی نداد. نتیجه این است که ایران از خلاء سیاسی رنج می برد، مردم احساس می کنند که دیگر کنار گذاشته شدند.» تنها یک جای امیدواری می تواند باشد و آن این که مخالفت اساس مشترکی ندارد. از این رو چنانچه به جناح چپ و راست هرکدام به فراخور خود سهم بیشتری در دولت داده شود و محدودیت های مطابق با قانون اساسی نسبت به حکومت مطلقه شاه اعمال شود، احتمالاً راضی خواهند بود. واشنگتن باور ندارد که به دلیل شورش های خشونت آمیز هفته ی گذشته، شاه باید کنار گذاشته شود. یکی از سران اطلاعات جاسوسی امریکا می گوید: این شورش یا ناگوارتر می شود یا فروکش می کند. ما این احساس را نداریم که وی مورد تهدید قرار گرفته یا کنترل از دست وی خارج شده است. با این وجود امریکا در حوادث اخیر متوجه خطرهایی است که دامنگیر غرب می شود. دولت امریکا مراقب است، تا رابطه اش را با شاه تیره نسازد. دلیل آن بسیار ساده است. از نظر استراتژیکی و ژئوپولتیکی، کمتر کشوری در جهان برای امریکا تا این حد اهمیت دارد. این به دلیل موضع طرفدار غرب حکومت ایران، موقعیت آن در مرز شوروی، روابط آن با همسایگان مهم، اما کمتر با ثبات آن و نقش آن در خاورمیانه است. خلاصه شاه در مرکز خطوط نفتی خلیج فارس، از مدافعان ضد کمونیسم است. جای امیدواری است که در ماههای اخیر، شاه اصلاحات آشکاری در مسایل سیاسی و حقوق بشر در کشور آغاز کرده است. وی رئیس ساواک را، که به اِعمال بدترین شیوه های ارعاب کننده شهرت داشت، اخراج کرد؛ تعدادی از زندانیان را آزاد کرد و قول داد مخالفین را در دادگاههای غیرنظامی و نه در

۱- L. J. C.Harewitz.

دادگاههای نظامی، محاکمه کنند. برخی از کارشناسان منطقه ی خاورمیانه، اعطاء این آزادی های جزئی را در آشوب های محلی اشتباه می دانند. یکی از کارشناسان می گوید: «بسیاری از مردم ایران این تحولات را نشانه ی ضعف شاه می دانند. شاه که به دلیل حوادث اخیر، رویایش درهم ریخته است، هفته گذشته در پی یافتن راهی برای آرام کردن مردم خشمگین بود. پسر وی، ولیعهد رضا که تاکنون در آموزش خلبانی در تگزاس به سر می برده، تلفنی با پدرش تماس گرفته و پیشنهاد کرده که سعی کند با مخالفین خود مذاکره داشته باشد... شاید شاه بتواند بخشی از قدرت مطلقه ی خود را به سلطنت مشروطه تغییر دهد و آینده ی خود را تضمین نماید. در این حال وی به ثبات منطقه هم خواهد افزود که شاید در غیابش به هرج و مرج کشیده شود. اگر شاه سقوط کند؛ چیزی که وفادار ترین پیروانش نیز امکان پذیر می دانند؛ پایان حکومت طولانیش به دست خارجیان، مخالفین، یا ارتش صورت نمی گیرد، بلکه توسط نیروهای اجتماعی صورت خواهد گرفت که وی از درک آنان عاجز است.

ص:۱۲۹

تصاویر

ص:۱۳۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹